

پرسش شماره ۱۱

نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

دوشنبه دهم شهریور ماه ۹۹ - سی و یکم اگوست ۲۰۲۰



با تشکر

در پاسخ به یک نقد: تفهیم اتهام شد!

علی جوادی

نقد نقطه نظرات رفیق حمید تقوایی در نوشته ("در نقد "کمونیسم سیاسی" حمید تقوایی، تلاشی برای مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم

صفحه ۳

تئوری "چراغ زرد" ابراهیم علیزاده و نفی "ایدئولوژی" در برنامه و سیاست حزبش چه هدفی را دنبال میکند؟

محمد آسنگران

اخیرا بخشی از اختلافات درونی کومه و حزب کمونیست ایران مباحثی را در رسانه ها و میدیای اجتماعی دامن زده است. من از جزئیات این

صفحه ۷

بورژوازی و هیاهوی آترناتیوها

منصور حکمت

هرکس این امکان را داشته باشد که از خلال تشریحات و رادیوهای اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی در مناقشات متقابل آنها، مناقشاتی که بنظر میرسد بازار سیاست در خارج کشور را کاملا بخود

صفحه ۱۲

نشریه پرسش هر دوشنبه منتشر می شود!

سر دبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

خشونت جنسی: شکستن سکوت و تابو

(بخش اول)

محمد رضا پویا

افشاگری های متعدد چند هفته اخیر راجع به آزار و اذیت و تجاوز جنسی زنان، معظلات بزرگ "مسله زن" در جامعه ایران را اینبار از زاویه دیگر به زیر نور افکن گرفت. این افشاگری ها مکان مهمی در رونمایی کردن از وضعیت زنان در ایران پیدا کرده است از آنرو که "سکوت توافق شده نانوشته ای" که در اینباره وجود داشت، بکناری زد و تابوی "ابرورداری" را شکست.

بی شک تبعیض علیه زنان مخرج مشترک کل جوامع بشری است. جامعه سرمایه داری مادر کل تبعیض و ستمی است که در اشکال مختلف بر زنان وارد میشود. در برخی از کشورها به یمن مبارزات مردم قوانین تبعیض آمیز کمتری بر علیه زنان وجود دارد اما حتی در پیشرفته ترین آنها، این تبعیض در اشکال مخفی تری در جامعه جاری است. در جوامع عقبمانده تر و در جاییکه پای مذهب و آیتالله ها بمیان می آید، تبعیض و خشونت علیه زنان شکل زخم تری بخود میگیرد تا جاییکه حتی انسان بودن زن هم انکار میشود.

در این مطلب قصد ندارم در باره علل وجودی آزار جنسی زنان بنویسم بلکه عمدتا بر چند نکته مهم تاکید دارم که در حیطه متد و نوع نگاه و شیوه ورود به مسله میگذرد.

در برخورد به جنبشی که "می تو ایرانی" نام گرفته به چند نوع موضعگیری سیاسی برمیخوریم: نوع اول آن برخورد جنسیتی به مسله آزار و اذیت و تجاوز جنسی است. در این نگاه مرد "متهم" است و مابقی توضیحات بر سر چگونگی مجرمیت مرد میچرخد. در نگاه دوم که عمدتا متعلق به طیف اصلاح طلبان حکومتی است، مسله از بعد فرهنگی مورد بررسی قرار میگیرد و نقش

کارگران جهان متحد شوید!



## خشونت جنسی: شکستن سکوت و تابو

(بخش اول)

محمد رضا پویا

### وجه حقوقی مسله

یکی دیگر از نکات طرح شده، تاکید بر وجه حقوقی آزار جنسی است. طی جنبش "می تو" در کشورهای مختلف، شاهد برگزاری دادگاه هایی بودیم که متهمین تجاوز و آزار جنسی، محاکمه میشدند و قربانیان شانس اینرا پیدا کردند تا آنچه بسرشان آمده را با دیگران در میان بگذارند. اما وقتی به ایران میرسیم آنوقت وجه حقوقی مسله به همین سراسر استی نیست. طرح شکایت در ایران همواره با سد "عدم صلاحیت دادگاه ها" روبرو است. اکثریت بقریب قاضی ها و بازجوها، تربیت شده دم و دستگاه امنیتی رژیم اسلامی هستند. این جماعت در آنجا آموزش میبینند چگونه زنان دستگیر شده را با شکنجه و فشار مجبور به صحبت کردن در مورد روط جنسی خود با پارتنرشان کنند. برایشان کلاس میگذارند چگونه در زمان بازداشت، به بهانه های مختلف اندام زنان را "دستمالی" کنند و چگونه با فحاشی های جنسی با اعصاب و روان بازداشت شدگان بازی کنند. پس از آنکه خوی توحش آنها با احکام اسلامی پر و پیمان شد، آنوقت همین جانوران اسلامی را به اسم بازجو و قاضی بجان مردم می اندازند. علاوه بر این، اکثریت بالایی از مزدوران مشغول بخدمت رژیم اسلامی، فاسدند. خصوصاً "عنایت" ویژه اسلام بویژه شاخه شیعه آن به مسائل جنسی، موجبات پریشانی روانی کارگزارانشان را فراهم ساخته است بگونه ای که امر آزار و یا تجاوز جنسی نزدشان مفهوم دیگری دارد و با فرهنگ لغت مابقی دنیا در این زمینه در مغایرت کامل است. یک مشکل بزرگ قربانیان در ایران این است که به هیچ دادگاهی نمی توانند مراجعه کنند که چه بسا "بدهکار" از دادگاه خارج شوند. قربانیان نمی توانند نزد باینان و مشوقین تجاوز جنسی شکایت ببرند. یک مراجعه کلان اجتماعی مثل همین کاریکه الان شاهد ان هستیم، یعنی شکسته شدن سکوت قربانیان و صحبت در پودیوهای علنی در باره رنجی که بردند، میتواند موجب برپایی یک جنبش بزرگ اجتماعی بر علیه تجاوزات و آزار و اذیت های جنسی جاری در جامعه شود.

یک وجه دردناک مسله تجاوز جنسی، مشکل بودن اثبات وقوع جرم است. این دردی است که میلیونها قربانی در سراسر جهان بدوش میکشند. از آنجاییکه قربانیان در ساعات اولیه پس از تجاوز در وضعیت روحی بدی بسر میبرند، معمولاً برای طرح شکایت بجایی مراجعه نمیکنند. هر چه از ساعت "وقوع جرم" فاصله میگیریم، اثبات ان مشکلتر میشود چه برسد به آنکه بسیاری از قربانیان پس از ماه ها و یا سالها شکایت خود را طرح میکنند که متأسفانه همین، راه را برای فرار متجاوز باز میکند. خوشبختانه در برخی کشورها "تعدد شکایات" از یک نفر خاص موجب محکومیتش شده است ولی این موارد استثنایی هستند. این یکی از بزرگترین مشکلات جوامع بشری در برخورد به متجاوزین است. **ادامه مطلب در صفحه آخر**

رژیم اسلامی و قوانین اسلامی در گسترش آزار زنان و تجاوز جنسی یکسره نادیده گرفته میشود. در نگاه سوم این معطل بزرگ به حیثه "حقوق و قوانین قضایی" رانده میشود و نقش جنبشهای بزرگ سیاسی در مواجهه با اشکال مختلف تبعیض بر علیه زنان و در اینجا مسله آزار و تجاوز جنسی، قلم گرفته میشود.

سنت و فرهنگ

در برخی مطالب منشر شده روزهای اخیر، به سنت و فرهنگ جاری در جامعه و نقش آنها در شکلگیری و پایداری آزار جنسی زنان در جامعه، مکان مهمی داده است. سنت و فرهنگ یک کادو بسته بندی شده ای نیست که دست به دست به نسل بعدی منتقل شده است. شکلگیری سنن و آداب و رسوم هر جامعه ای در وهله اول ریشه در اقتصاد سیاسی آن کشور دارد و در وهله دوم به حاکمیت سیاسی هر دوره آن جامعه مربوط است. اینجاست که پای قانون و حکومت وسط می آید. هر قانونی همواره به عادات و سننی شکل میدهد که در خدمت جاری کردن ان قانون است حتی اگر ان قانون تحمیلی و بر خلاف میل اکثریت جامعه باشد. تاکید یکجانبه به سنت و فرهنگ بدون در نظر گرفتن نقش حاکمیت سیاسی در شکلگیری آنها، در واقع توپ را به زمین مردم می اندازد و بررسی یک معطل کلان اجتماعی مانند آزار و تجاوز جنسی را به حیثه "رفتار، شخصیت و خلاقیات" فردی آدمها میکشاند. ما در ایران این مسله را به تلخی تجربه کردیم که قوانین ارتجاعی و عقبمانده اسلامی چگونه هر نوع حق و حقوق انسانی شهروندان و در اینجا زنان را، زیر پا له کرده و موجودیت زنان را بعنوان یک انسان انکار نمود. هر چند در برابر این تهاجم وحشیانه به حقوق زنان یک جبهه بزرگ مقاومت در جامعه شکل گرفت، اما علیرغم این، جاری شدن قوانین اسلامی در جامعه، پیامدهایی به همراه داشت که ماحصل آن، شرایط کنونی زندگی زنان در ایران است. وقتی قانون صیغه جای قانون عدم دخالت دولت در روابط جنسی و خصوصی شهروندان را میگیرد، آنگاه در یک پروسه زمانی به آرا و افکار، عقاید و سننی شکل میدهد که کالا بودن زن فرض اولش میباشد، انهم کالایی که میتوان همزمان چهار تا پنجتایش را "خریداری" کرد. تصور اینکه آزار جنسی زنان در این جامعه گسترش یابد، دور از ذهن نیست. هر تحلیلی در باره آزار و اذیت و تجاوز جنسی باید از اینجا شروع شود که جمهوری اسلامی و قوانینش بعنوان نماینده سیاسی سرمایه داری در ایران، سرمنشا تمامی این ناهنجارست. تاکید یکجانبه بر فرهنگ و سنن، نقش بزرگ رژیم اسلامی در شکلگیری این وضعیت را کم رنگ و نادیده میگیرد.

**مرگ بر جمهوری اسلامی!**



## با تشکر

### در پاسخ به يك نقد: تفهيم اتهام شد!

علی جوادی

منظور و مضمون نظرات خود را بدون ابهام و تفسیر مطرح کند؟ نمیتواند بگوید که منظور او نقد ایدئولوژی فرقه های گوناگون مذهبی و ناسیونالیستی است؟ راستی کدام فرقه های مکتبی، مذهبی و ناسیونالیستی در سمینار ایشان مورد نقد قرار گرفته اند؟ آیا به غیر از ایدئولوژی چپ و کمونیسم به نقد جریان دیگری پرداخته شد؟ میتوانید این فرقه ها را نام ببرید؟ آیا حمید تقوایی خودش نمیتوانست بگوید که هدف من از نقد ایدئولوژی، نقد مارکسیسم نیست؟ آیا به همین اعتبار نیست که ایشان چیزی در رابطه با مارکسیسم و جایگاه آن در جنبش کمونیسم کارگری در این مطلب و جلسه اش نگفته است؟ آیا موضوع به این "کم اهمیتی" تصادفا جا افتاده است؟ بهر حال راه ساده تر این است که اگر چنین باوری دارید، اگر میخواهید با يك تبصره ساده مساله را "حل" کنید، اثنباه خود را تصحیح کنید، احترام برانگیز خواهد بود.

اما برای روشن شدن بیشتر شاید تکرار این مطلب حمید تقوایی در توضیح تزی اصلی سمینارش مفید باشد. میگوید: "کمونیسم سیاسی هم در تمایز از کمونیسمهای مطرح میشود که ایدئولوژیک و فرقه ای و مکتبی اند." از حسن صالحی عزیز باید پرسید، کجای این "کمونیسم" که در تمایز با "کمونیسم های" ایدئولوژیک و ... مطرح شده است، اساسا میتواند در نقد مذهب و ناسیونالیسم باشد؟ از نظر ایشان ایدئولوژیک و فرقه ای و مکتبی بودن در يك طراز و در نقطه مقابل "سیاسی" قرار دارند. از يك جنس اند. اگر ایدئولوژیک باشید، فرقه هستید. اگر مکتبی هستید، فرقه هستید. ایدئولوژیک بودن را معادل فرقه ای بودن میدانند. آیا حسن صالحی تفاوت این موضوع را با "ایدئولوژی فرقه های مکتبی" از نوع مذهب و ناسیونالیسم تشخیص نمیدهد؟ دوست عزیز من هم حاضر در کنار شما شبانه روز "ایدئولوژیهای فرقه های مکتبی" از نوع مذهب و ناسیونالیسم را نقد کنم. اما بحث در اینجا بر سر این باورهای خرافی و ضد انسانی نیست. بحث دقیقا بر سر ایدئولوژی و مشخصا مارکسیسم است. به همین اعتبار بحث بر سر مارکسیسم یعنی ایدئولوژی جنبش کمونیسم است. تفاوت این دو، تفاوت میان يك ایدئولوژی انقلابی و دگرگون کننده مناسبات سرمایه داری حاکم و دیگری یعنی ایدئولوژی های مذهبی و ناسیونالیستی مدافع نظام استنمارگر موجود است.

در اینجا شاید ذکر نکته ای پیرامون نقش ایدئولوژی ها و از جمله مارکسیسم در شکل دادن به جنبشهای اجتماعی از منظر منصور حکمت برای روشن شدن رابطه ایدئولوژی و جنبشهای اجتماعی مفید باشد:

"همانطور که گفتم مبارزه طبقاتی يك کشمکش جاری است، ایدئولوژی ویژه ای بر آن ناظر نیست. ایدئولوژیها و سیاستها بعدا خودشان را به مبارزه طبقاتی عرضه میکنند، مبارزه طبقاتی بسته به اینکه چه ایدئولوژی، چه وضعی در آن پدید می آید، جنبشهای

کارگری" و "تعرض به مارکسیسم در پوشش تعرض به ایدئولوژی"- پرسش ۷ و ۹) موجب واکنشهای متعدد از جانب مدافعین گرایش راست در حزب کمونیست کارگری شد. آنچه در این واکنشها مشترک بود، ایجاد گرد و خاک، فراخوان به ترک حزب و همچنین حملات شخصی و تحقیر آمیز بمنظور اجتناب از پرداختن به جوهر نقدی بود که مطرح شده بود. دریغ از پاسخی مستدل و دفاعی سیاسی!

در ادامه این واکنشها، رفیق حس صالحی از مدافعان این گرایش در حزب مطالبی تحت عنوان "افترا زدن نشان بی مایگی است!" منتشر کرده که نظر به نکات مطرح شده پاسخی در خور و جداگانه را می طلبد. این نوشته حاوی سه محور اساسی است. ۱- کوشیده است در حین تعرض تبیینی به اصطلاح "ابرومندان" و متفاوت از آنچه مورد جدل است، ارائه دهد. این عقب نشینی را باید ثبت کرد. ۲- تلاش کرده تا برخی از دیدگاههای منصور حکمت در زمینه مورد جدل را بمنظور دفاع از تزه های حمید تقوایی تحریف کند. این را باید نشان داد! ۳- تلاش کرده است نقد تزه های حمید تقوایی را "افترا" تلقی کند، جلوی این بدعت را باید گرفت!

#### فرار به جلو

فرار به جلو محور اصلی مطلب حسن صالحی است. تلاش کرده است در حین تعرض تبیینی متفاوت از تزه های حمید تقوایی در زمینه "کمونیسم سیاسی" که اساسا تلاشی برای مارکسیسم زدایی از حزب در پوشش تعرض به ایدئولوژی است، ارائه دهد. مینویسد:

"يك معنای رایج ایدئولوژی که مارکس بر آن تاکید میکند آگاهی وارونه است. مثل مذهب، ناسیونالیسم و دیگر سیستمهای ایدئولوژیک غیر علمی و بی منطق. ایدئولوژی فرقه های مکتبی که مورد نقد حمید تقوایی است از این نوع است." (تاکید از من است)

این يك عقب نشینی آشکار است. ظاهرا به این نتیجه رسیده اند که نمیتوانند از تزه های حمید تقوایی در مذمت ایدئولوژی و مشخصا مارکسیسم بطور صریح و آشکار دفاع کنند لاجرم ادعا میکنند که منظور ایشان ایدئولوژی فرقه های مکتبی مانند مذهب و ناسیونالیسم و ... بوده است. بهمین سادگی؟! آیا واقعا ایشان انتظار دارند که اعضا و کادرهای جنبش کمونیسم کارگری چنین توجیهی را بپذیرند؟ آیا واقعا حمید تقوایی در یادبود منصور حکمت جلسه گرفته بود تا ایدئولوژی فرقه های مکتبی مانند ناسیونالیسم و مذهب و ... را نقد و بررسی کند؟ آیا حمید تقوایی عاجز از بیان نقطه نظرات خود است که احتیاج دارد حسن صالحی چندین تبصره بر تزه های اضافه کند؟ منظورش را روشن کند؟ آیا خود ایشان نمیتواند



مارکسیست" بودن قرار دارد. به همین دلیل است که حمید تقوایی هرگز نگفته است منظورش از ایدئولوژی، مارکسیسم نیست. بی دلیل نیست که شما کوچکترین اشاره ای به نقش و جایگاه مارکسیسم در جنبش کمونیسم کارگری در سخنرانی و نوشته اش نمی بینید. هیچ تفکیک و جایگاه ویژه ای هم برای مارکسیسم، به هر عنوان، ایدئولوژی، دکترین و یا دستگاه فکری، قائل نیست. نتیجتاً آیا يك فرد منصف به شما نخواهد گفت که عزیز من این يك تحریف آشکار مباحث منصور حکمت است؟ حرف خودتان را بزنید، قائم به ذات از آن دفاع کنید. نمیتوان مدعی دفاع از کمونیسم منصور حکمت بود اما هر از چند گاهی يك خشت از مبانی تئوریک و نظری این جنبش را از جا در آورد.

در ادامه دوست دارم تاکید کنم که بحث حزب و جامعه در مورد پروسه تغییر و تحول تحزب کمونیستی کارگری از گروه فشار به حزب سیاسی است و نه الزاماً بحثی در ارتباط با برداشت سایر جریانات کمونیستی و چپ از مارکسیسم. بحث بر سر تحزب کمونیسم کارگری است که باید به يك حزب سیاسی کارگری که عمیقاً مارکسیست است، عمیقاً اجتماعی است، حزبی که برای تصرف قدرت سیاسی خیز برداشته است، تبدیل شود. بحث جنبش و حزبی است که میخواهد بر پایه مارکسیسم و رادیکالیسم سیاسی و افراطی گری اش اجتماعی شود. به همین اعتبار بحثی در مورد تغییر و تحول خود حزب کمونیست کارگری است که بمنظور آماده شدن برای تصرف قدرت سیاسی باید به حزب تمام عیار سیاسی تبدیل شود. بی دلیل نیست بخش پایانی همان مطلب در مورد مارکسیسم حزب و ستون فقرات مارکسیستی حزب است. "حزب مارکسیستی و حزب اجتماعی" يك سوء تیتیر همین رساله است. هدفش تغییر و تحول در خود حزب و رفع موانعی است که برای قدرت گیری جنبش کمونیسم کارگری میتواند موجود باشد. واقعا چه بر سر انصاف و حقیقت آمده است؟

حسن صالح میگوید که "يك معنای رایج ایدئولوژی که مارکس بر آن تاکید میکند آگاهی وارونه است." و ظاهراً این تبیین خارج از چهارچوب و زمان و مکان در بررسی ایدئولوژی های موجود در زمان مارکس در ایدئولوژی آلمانی این مجوز را برای ایشان صادر کرده است که به نقد و جایگاه ایدئولوژی در جنبش کمونیسم کارگری بپردازند و آن را نیز "آگاهی وارونه" معنی کند.

در مطلب "تعرض به مارکسیسم در پوشش تعرض به ایدئولوژی- پرش شماره ۹" اشاره کردم که ارزیابی مارکس معطوف به نقد ایدئولوژیهای زمان خود است و نه هر ایدئولوژی و دستگاه فکری دیگری در طول تاریخ و خارج از زمان و مکان. مارکس در ایدئولوژی آلمانی و در نقد تزه های فونرباخ به نقد ایدئولوژی های ایده آلیستی زمان خود پرداخته است، وارونگی و ایده آلیسم ذاتی این ایدئولوژیهای معین را نشان داده است و نه هر ایدئولوژی که در فردای فرضی ممکن است شکل بگیرد. به هر حال اگر تعبیر مارکس در زمان خودش از ایدئولوژی آن بود که قید شده است، آیا همین تعبیر هم امروز در جهان معاصر کماکان صادق و یا حاکم و رایج است؟ آیا زمان تغییر نکرده است؟ آیا تهاجم ایدئولوژیکی که دستگاه تبلیغاتی بلوک سرمایه داری غرب در دوران پیش و بعد از سقوط بلوک شرق انجام میداد و میدهد نیز بر مبنای این تعبیر مارکس از ایدئولوژی استوار است؟ نگران "آگاهی وارونه" بودند؟ آیا

اجتماعی را بیار میآورند. برای مثال جنبش کمونیستی، جنبش ناسیونالیستی، جنبش اصلاح طلب، جنبش تریدیونی، اینها جنبش های هستند که خودشان را در صحنه مبارزه اجتماعی مطرح میکنند و يك نفوذی بدست میآورند... بنابراین ما از مبارزه طبقاتی به جنبشهای اجتماعی میرسیم... من "کمونیسم کارگری" را آن جنبشی تعریف میکنم - در خود این چهارچوب سوسیالیسم کارگری - که آگاهانه مارکسیست است. میگوید من مارکسیستم." (منصور حکمت - سمینار دوم کمونیسم کارگری - تاکیدات از من است)

آنچه در این تز مطرح است، رابطه کلی ایدئولوژی ها در شکل دادن به جنبشهای اجتماعی در جامعه است. همانطور که ایدئولوژی ناسیونالیستی به جنبش ناسیونالیستی شکل میدهد، مارکسیسم نیز به جنبش کمونیسم کارگری شکل داده و میدهد. مساله اما این است که حمید تقوایی این حقیقت را که ایدئولوژی ویژه ای بر مبارزه طبقاتی ناظر نیست را به ناظر نبودن ایدئولوژی بر جنبش کمونیسم کارگری بسط داده و "کمونیسم سیاسی" اش را بر این پایه استوار و تعریف کرده است. و این یعنی تعریف کمونیسم کارگری بدون ایدئولوژی مارکسیسم، یعنی مارکسیسم زدایی از کمونیسم کارگری. و اگر حسن صالحی عزیز کماکان بر این نکته خود مصر است شاید یاد آوری این بخش مطلب حمید تقوایی برایشان جالب باشد. حمید تقوایی در ادامه توضیح تم سمینارش اضافه میکند: "منصور حکمت اولین بار در سال ۹۹ در نوشته ای تحت عنوان "حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی" نقد خود را از کمونیسمهای فرقه ای- ایدئولوژیکی مطرح میکند." (تاکید از من است) این يك تحریف آشکار نظر منصور حکمت است. من می پرسم: آیا شما يك کلمه در بحث حزب و جامعه منصور حکمت در نقد "کمونیسمهای فرقه ای - ایدئولوژیکی" پیدا میکنید؟ کجا منصور حکمت فرقه ای بودن را معادل و یا نتیجه ایدئولوژیک بودن یا مکتبی بودن دانسته است؟ آیا منصور حکمت در سمینار کمونیسم کارگری مطرح نمیکند که ما از دیگران خیلی هم "مکتبی" تریم، یعنی مارکسیست تریم؟ مساله این است که حمید تقوایی "کمونیسم سیاسی" خود را در تقابل با کمونیسم - مارکسی و مارکسیستی و به این اعتبار کمونیسم کارگری قرار داده است. این تقابل و دو قطبی تماماً کاذب است. منصور حکمت به دنبال آن بود که حزب مارکسیستی و به همین اعتبار حزب ایدئولوژیک کمونیسم کارگری، در عین حال حزبی تماماً سیاسی و معطوف به تصرف قدرت سیاسی باشد. حزبی اجتماعی باشد. برای او سیاسی بودن (به معنای خاص تلاش برای تصرف قدرت سیاسی و نه سیاسی بودن به معنای عام آن) و ایدئولوژیک بودن به معنای مارکسی آن وجوهات متفاوت يك پدیده واحدند. تفکیک ناپذیرند. همانطور که مارکسیسم از جنبش کمونیسم کارگری تفکیک ناپذیر است. همانطور که مارکسیسم بخشی از تعریف جنبش کمونیسم کارگری است و در پیوندی تاریخی و ناگسستنی با آن قرار دارد. اما برای حمید تقوایی در این مجموعه از تزهایش از قرار "سیاسی" بودن در نقطه مقابل "ایدئولوژیک و

سوسیالیسم است؟! از قرار در نگرش ایشان "سوسیالیسم خلقی" دارای دو جزء تفکیک پذیر به سوسیالیسم و خلق است. که از يك جز آن میتوان دفاع کرد و جزء دیگر را نقد کرد. به همین روال کمونیسم بورژوایی را هم باید به دو جزء تفکیک پذیر تقسیم کرد و از يك رکن آن دفاع کرد و رکن دیگر آن را به نقد کشید؟! آیا عجیب نیست پس از چند دهه بحث و جدل در باره جنبشهای متفاوت اجتماعی و سوسیالیسم و کمونیسم جنبش های متفاوت اجتماعی بار دیگر باید به بحث پیرامون این مباحث پایه ای در جنبش کمونیسم کارگری بپردازیم؟ دوست عزیز نقد ما به "سوسیالیسم خلقی" نقدی به ماهیت غیر کارگری و پوپولیستی این گرایشات و نیروها و در عین حال نقدی به سوسیالیسم این جریانات نیز هست. این اجزاء از هم قابل تفکیک نیستند. همانطور که مارکس در مانیفست کمونیست انواع سوسیالیسم ها را به لحاظ اجتماعی و نظری مطرح و به نقد کشید؟! آیا نقد مارکس به سوسیالیسم فئودالی و سوسیالیسم بورژوایی نقدی به سوسیالیسم این جریانات نبود؟ البته ایشان اضافه کرده اند که "آدم باید خیلی بی بضاعت باشد که به چنین نتایج مشعشعی برسد."؟!

تحریف دیدگاه منصور حکمت

حسن صالحی در حکم پایانی خود در این جدل و آنجا که از قرار میخواد آخرین میخ را بر تابوت نقطه نظرات مورد نقدش بزند، با شهادت مدعی شده است که:

"در مورد ایدئولوژی بودن مارکسیسم مایلم این را بگویم که در اسناد مکتوب و مصوب حزب، ما هیچگاه از مارکسیسم بعنوان ایدئولوژی سخن نگفته ایم. در سرتاسر برنامه حزب که توسط منصور حکمت نوشته شده است هیچگاه حرفی از "ایدئولوژی کمونیستی" حزب زده نشده است بلکه از "بنیادهای اجتماعی و فکری کمونیسم کارگری" سخن گفته شده است. این البته بی دلیل نیست. ... ما کمونیسم را آنطور که انگلس میگوید علم شرایط رهایی طبقه کارگر میدانیم و علم و نقد علمی ایدئولوژی نیست."

جالب است! تاکید بر "اسناد مکتوب و مصوب حزب" است. من می پرسم آیا مگر قرار بود در اسناد مصوب حزب که سیاستهای حزب را بیان و تدوین میکنند، در مورد مارکسیسم و ایدئولوژی اساسا حرفی زده شود؟ ما يك سازمان مارکسیستی و کمونیستی هستیم اما از کی تا حالا در سنت ما در مورد تئوری و یا ایدئولوژی مصوبه صادر شده است. آیا واقعا ایشان انتظار داشتند که حزب مصوبه صادر کند و اعلام کند که مارکسیسم ایدئولوژی جنبش کمونیسم کارگری است؟ آیا چنین ادعایی برای نقد نقطه نظرات مقابل يك سفسطه و مغالطه آشکار نیست؟ دوست عزیز این روش در بحث برانزده حزب ما نیست!

میگوید در برنامه حزب که توسط منصور حکمت نوشته شده است حرفی از ایدئولوژی کمونیستی زده است. درست است شما کلمه "ایدئولوژی کمونیستی" را پیدا نمی کنید. اما آیا برنامه حزب از پیوند عمیق و تاریخی جنبش کمونیسم کارگری با مارکسیسم و نقد مارکسیستی به جامعه سرمایه داری نیز حرفی زده است؟ (رجوع کنید به يك دنیای بهتر، صفحه ۵، بخش کمونیسم کارگری) آیا حسن صالحی معتقد است که نظر منصور حکمت در این زمینه ناروشن و یا حتی موافق نقطه نظرات ایشان است؟ من می پرسم آیا منصور حکمت در بخش وسیعی از آثار خود از مارکسیسم بمثابة ایدئولوژی

اراجبفی از قبیل پایان مبارزه طبقاتی، پایان عصر ایدئولوژی ها، پایان کمونیسم و ... نیز با این تعبیر و تبیین مارکس از ایدئولوژی صورت گرفته است؟ آیا شما نمی پذیرید که تعبیر رایج و امروزی حاکم بر جامعه در این زمینه نیز انعکاس آراء طبقه سرمایه داری حاکم بر جامعه است؟ آیا نمیدانید که ضدیت گرایش راست پرو غربی و ضد کمونیسم در ایران با "ایدئولوژی" اساسا متوجه مارکسیسم است؟ پوششی برای تعرض به مارکسیسم است؟ آیا نشنیده اید که حکومت سکولار مورد نظر راست اساسا مبتنی بر جدایی ایدئولوژی از دولت است (مستقل از اینکه حکومت کارگری مورد نظر ما روشن و صریح حکومتی مبتنی بر شوراها است که تماما سیاسی و انتخابی است\*)؟ آیا نمیدانید که تعرض به ایدئولوژی در این دوران پوششی برای تعرض به مارکسیسم و هرگونه ایده برابری طلبانه و رهاییبخش است؟

حسن صالحی می پرسد: "چرا نقد فرقه های ایدئولوژیک که تحت لوای کمونیسم فعالیت میکنند "مارکسیسم زدایی" است؟" سئوالی تماما بی ربط به موضوع مورد جدل. دوست عزیز بحث بر سر نقد فرقه های رنگارنگ حال با هر ایدئولوژی و یا تحت لوای هر پرچی نیست. شما هر بلایی میخواهید بر سر فرقه های متفاوت بیاورید، مجازید، کارتان را بکنید. مشروط بر اینکه فرقه بودن این جریان را ابتدائا اثبات کرده باشید. مشروط بر اینکه نخواهید تر و خشک را با هم بسوزانید. مگر ما در نقد کمونیسم بورژوایی ابتدائا تعلق اجتماعی و طبقاتی و جنبشی این جریانات را نشان نداده و به نقد نکشیدیم و سپس به نقد نقطه نظرات و تئوریهی هایشان پرداختیم و نشان دادیم که چرا چنین نظراتی را ارائه میدهند؟ نشان دادن پایگاه اجتماعی و تعلق جنبشی این جریانات شرط اولیه نقد کمونیستی و مارکسیستی است. حمید تقوایی به نقد ایدئولوژی جنبش کمونیسم کارگری رفته است. از قرار تعلق ایدئولوژیک را مانند ویروسی میدانند که ماهیت فرقه ای به جریانات می بخشد و از قرار هویت اجتماعی آنها را تعیین میکند. واقعیت این است که زمانی که شما به جنگ ایدئولوژی و تعلق ایدئولوژیک در حزب و جامعه میروید دارید در عین حال به جنگ مارکسیسم کمونیسم کارگری میروید. در حقیقت پرچم مارکسیسم زدایی را در دست گرفته اید. زمانیکه شما "کمونیسم سیاسی" خود را در تقابل با کمونیسمی که تعلق ایدئولوژیک و مارکسی دارد مطرح میکنید در حقیقت پرچم مارکسیسم زدایی را در دست گرفته اید. آیا تردیدی دارید که در دنیای امروز ایدئولوژی زدایی مترادف مارکسیسم زدایی است؟ مساله این است که حمید تقوایی ایدئولوژی جریانات کمونیستی را معیار و شاخصی برای فرقه ای بودن آنها بحساب می آورد. ایدئولوژی در این چهارچوب و در سیستم نظری ایشان مترادف دگماتیسم و فرقه گرایی است. آیا کم شنیده اید که به کرات نقد مارکسیستی را "برخورد ایدئولوژیک" قلمداد کرده و به سخره میگیرد؟ شما پاسخ دهید!

حسن صالحی در ادامه می پرسد: "آیا به همین شیوه نمیتوان گفت نقد ما به "سوسیالیسم خلقی" به معنای مخالفت با

کند و در چنین صورتی میتوان خواهان برخورد انضباطی و تشکیلاتی شد. این يك باور و سنت عمیق در جنبش ماست. اما در عین حال حزب بیشترین فرجه را برای جدل و نقد سیاسی فراهم کرده و مناسبات تشکیلاتی و اصول سازمانی حزب آن را تضمین کرده است. در این زمینه در نامه دبیر شماره يك که توسط منصور حکمت نگاشته شده بود و پیرامون سنت ما در برخورد به جدلهای درونی است، به روشنی آمده است:

"مخالفت سیاسی، هر قدر با لحن تلخ و سرد و خصومت آمیز همراه باشد، تا وقتی سیاسی است، هیچ پاسخ تشکیلاتی نمیخواهد. اگر کسی بنویسد فلان کمیته یا مقام حزب راست، چپ، فرمیست، ناسیونالیست و غیره است و باید برکنار شود و غیره، کار خلافی نکرده است، باید پاسخ داد."

در جنبش کمونیسم کارگری نقد تند و پر حرارت يك سنت جا افتاده است. نقد شدید و غلیظ ترها و نقطه نظرات متفاوت امری طبیعی است. نتیجتاً سؤال این است که چرا این رفقا نقد يك مجموعه از تزه های سیاسی را که حمید تقوایی در جلسه ای علنی و رو به جامعه و نه حتی در ارگانهای حزبی مطرح کرده و مصوبه هیچ ارگانی نیست را "افترا" قلمداد کرده اند؟ هدفشان چیست؟ آیا میدانند با این بدعت گذاری مناسبات حزبی را به کجا دارند سوق میدهند؟ آیا فراموش کرده اند که بحث سیاسی اساساً علنی است؟ چگونه است که در حزب به خط و فرد و جریانی میتوان گفت راست و ناسیونالیست، اما نمیتوان گفت تزه های راست رفیق معینی تلاشی برای "مارکسیسم زدایی" از جنبش کمونیسم کارگری است؟

واقعیت این است که هدف از حقوقی کردن مسأله و افترا تلقی کردن نقد سیاسی تلاشی برای جلوگیری از نقد نقطه نظرات راست در حزب است. و این خطی است که از قرار این دوستان در قبال نقد نقطه نظراتشان در پیش گرفته اند. این گرایش ناتوان از جدل سیاسی متمدنانه به اقداماتی روی آورده است که میتواند تبعات حقوقی داشته باشد. توصیه من به این دوستان عزیز این است که قدم در این راه نگذارند، براننده حزب و کمونیسم کارگری نیست!

#### در پایان

از نقطه نظر من دو قطبی "کمونیسم سیاسی" و "کمونیسم ایدئولوژیک" يك دو قطبی کاذب است. تقابل "سیاست" و "ایدئولوژی" (سیاست به معنای تلاش برای تصرف قدرت سیاسی و ایدئولوژی به معنای مشخص مارکسیسم) آنچه که حمید تقوایی در مباحث اش بیان کرده است، يك دو قطبی کاذب و پوچ است. تلاشی برای مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم کارگری است. کمونیسم ما عمیقاً مارکسیستی، عمیقاً ایدئولوژیک و در عین حال عمیقاً سیاسی است!

\* پی نوشت: ما مارکسیستیم. حزب کمونیست کارگری حزبی مارکسیستی و کمونیستی است. بخشی از جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است. ما برای يك حکومت کارگری مبتنی بر ساختار شورایی تلاش میکنیم. جنبش ما عمیقاً تئوریک، عمیقاً مارکسیست و به این اعتبار ایدئولوژیک است. اما ساختار حکومتی مورد نظر ما تماماً سیاسی است. غیر ایدئولوژیک است. سکولار و مدرن و تماماً انتخابی است. و هر زمان که انتخاب کنندگان اراده میکنند میتوانند تمامی انتخاب شدگان را برکنار کنند.

جنبش کمونیسم کارگری صحبت نکرده است؟ آیا در رساله تاریخی تفاوتهای ما، سمینارهای کمونیسم کارگری از مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی جنبش کمونیسم کارگری یاد نکرده است؟ امیدوارم که ذکر چند نقل قول مستقیم در این زمینه پاسخ قطعی به تحریف و یا شك و شبهه شما بدهد؟

"کمونیسم، بحث مارکس این است که بطور مشخص ایدئولوژی و دیدگاه ناظر بر تلاش این طبقه است برای رهایی" (منصور حکمت - سمینار دوم کمونیسم کارگری)

"اینکه علم رهایی طبقه کارگر است یعنی اینکه کمونیسم کارگری، کمونیسم، اندیشه ای است، ایدئولوژی ای است و مجموعه نگرش و دیدگاه و استراتژی ای است که ناشی از پیدایش یک طبقه معینی است به اسم طبقه کارگر مزدبگیر که همراه انقلاب صنعتی و بعد از انقلاب صنعتی، همراه خودش، با جدالش برای رهایی، جنگش برای رهایی از شرایط استثمار آور خودش است که کمونیسم را در جامعه شکل میدهد و بارور میکند" (همانجا)

"آیا مارکسیسم از سر مستضعف پناهی یک ایدئولوژی کارگری است؟" (همانجا، تاکیدات از من است)

تصور میکنم که دیدگاه منصور حکمت در این زمینه روشن و شفاف است. اینکه نظرات حسن صالحی و حمید تقوایی در موارد متعددی با نظرات منصور حکمت متفاوت است، جای تردیدی نیست، اما چرا صریحاً این را اعلام نمیکند؟

نقد یا افترا!؟

تیتز نوشته و مطلب حسن صالحی تحت عنوان "افترا زدن ... يك پیام مشخص و ویژه در خود دارد و آن این است که نقد تزه های حمید تقوایی از این پس میتواند "افترا" و یا "اتهام" تلقی شده و نتیجتاً میتواند پی آمد تشکیلاتی و انضباطی و یا قضایی نیز بدنبال داشته باشد. این حرکت را باید جدی تلقی کرده و نباید از آن سرسری گذشت. باید در مقابل آن قاطعانه ایستاد!

در تاریخ جدلهای درون حزب کمونیست کارگری تاکنون سابقه نداشته است که يك بحث سیاسی و انتقادی در جنبش کمونیسم کارگری به "افترا" زدن تعبیر شده باشد. این اقدامی بی سابقه و غریب است. این اقدام مستقل از هر نیت و انگیزه ای میتواند سرآغاز فصلی نوین در حیات و سوخت و ساز درونی حزب کمونیست کارگری باشد. سرآغازی برای تغییر رسمی مناسبات باز درون حزبی به مناسبات بسته و شبه فرقه ای که در آن رهبری و یا افرادی از خط حاکم از حقوق ویژه و در اینجا مشخصاً از "مصونیت سیاسی" در درون حزب برخوردار میشوند. هاله ای به دور آنها کشیده میشود، از انتقاد مصون میشوند و فرای نقد و انتقاد قرار نمیگیرند. و نتیجتاً حتی نقد ترها و نقطه نظرات غیر مصوب شان نیز، افترا تعبیر میشود.

برای روشن شدن بیشتر مسأله چند نکته را باید با ارجاع با اسناد و سنتهای درون حزبی توضیح داد. در برنامه حزب کمونیست کارگری، يك دنیای بهتر، افترا و هتک حرمت ممنوع اعلام شده است. احدی چه در حزب و چه در خارج از حزب مجاز نیست به کسی افترا زده و یا از کسی هتک حرمت





## تئوری "چراغ زرد" ابراهیم علیزاده و نفی "ایدئولوژی" درباره‌نامه و سیاست حزبش چه هدفی را دنبال میکند؟

محمد آسگران

اختلافشان را بیان نکرده اند، پس بحران سیاسی این تشکیلات و دو قطبی شدن آن چه دلایلی دارد؟

و یا اینکه سخنگویان جناح مقابل ابراهیم علیزاده و در راس آنها صلاح مازوجی میگوید دو گرایش چپ و راست ناسیونالیست و کمونیست نیروی محرک این اختلافات هستند تا چه حد واقعی است؟

اجازه بدهید برای وارد شدن به این بحث از ایدئولوژی زدایی ابراهیم علیزاده شروع کنم. زیرا این ترمی است که در چند سال اخیر در میان بخشی از رهبران و فعالین چپ مدافعینی پیدا کرده است. آنها از شدت "سیاسی" بودن پراکتیک بودن و عاقل و واقع بین بودن از نظر خودشان دست به ریشه برده و منکر وجود و نقش ایدئولوژی در سازمان خود هستند.

در آخرین اطلاعیه کمیته مرکزی کومله در مورد این اختلافات هم تاکید کرده است آنها سرنگونی جمهوری اسلامی و شرایط سخت زندگی مردم را در اولویت دارند و این اختلافات حاشیه ای و جدی نیستند و....

این ادعا چقدر واقعی و راست گویانه و صادقانه است؟ آیا کمیته مرکزی کومله بر این عقیده است که جناح چپ منتقد، واقعا زندگی مردم و سرنگونی جمهوری اسلامی برایش مهم نیست و جدال چپ و راست و تقابل سیاست "ناسیونالیستی و کمونیستی" در حزبشان جدالی ایدئولوژیک و غیر سیاسی است؟ یا نه این طرفندی برای متهم کردن و سیاستی ریاکارانه از جانب کمیته مرکزی کومله است که در مقابل منتقدین خط راست قرار میدهند و آنها را به غیر سیاسی بودن و کم اهمیت کردن سرنگونی جمهوری اسلامی متهم میکنند؟ برای ورود به این مباحث اجازه بدهید ابتدا این کلاف سردرگم ایدئولوژی که حکم پتکی بر سر منتقدین پیدا کرده است را کمی بشکافیم.

ایدئولوژی چیست و هدف از ایدئولوژی زدایی کدام است؟

واژه ایدئولوژی یا مرام و مکتب و نظام فکری (به انگلیسی: Ideology) اولین بار توسط "آنتوان دو تراسی" فیلسوف فرانسوی دوران روشنگری به کار رفته است. در ادامه متفکرین دیگر ایدئولوژی را مجموعه سامان مند از باورها و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی از جمله سیستم‌های فکری، فلسفی فرد، گروه یا جامعه تعریف کرده اند. ایدئولوژی در تعیین خطمشی، عمل یا موضع‌گیری و سیاست معتقدان به آن‌ها در مسائل سیاسی-اجتماعی نقش قطب نما را بازی میکند.

در این تعریف، ایدئولوژی نظامی از باورها است. بنابراین ایدئولوژی یک نظام و مکتب فکری است. دقیقتر بگویم ایدئولوژی مجموعه‌ای است از ایده‌ها، نظرات، اعتقادات و نگرشها مانند

مباحث و چند و چون آن هنوز بطور دقیق خیر ندارم. اما تا جایی که این مباحث علنی شده اند، از چند زاویه قابل توجه هستند. در میان مجموعه مباحثی که علنی شده اند دو فرمول و دو ترم بکار رفته از جانب ابراهیم علیزاده در مصاحبه با رادیو دیالوگ بیش از بقیه موارد توجه من را بخود جلب کرد.

1/ علیزاده میگوید: ما ایدئولوژی نداریم و تمام برنامه ما یک کلمه از عقیده و ایدئولوژی حرف نمیزند، بلکه از عمل و کاری که باید انجام داد حرف میزند. 2/ باید فکری به حال دوره گذار بکنیم و مثال ضرورت و خاصیت "چراغ زرد" در قوانین رانندگی در میانه چراغ سبز و قرمز را برای توضیح و ضرورت این سیاست به کمک میطلبد.

این دو مورد برخلاف دیگر موارد و نظرات ابراهیم علیزاده تکراری نیستند. باید دید علت کار برد و برجسته کردن آنها در شرایط امروز چیست؟ برجسته کردن این دو ترم فوق در کنار انکار اختلاف نظر و انکار وجود گرایشهای مختلف سیاسی در حزب کمونیست و کومله و حتی انکار تأثیرات مارکسیسم انقلابی در سطح سیاسی و تئوریک و در شکل دادن به حزب و برنامه حزب کمونیست ایران و انکار وجود گرایش ناسیونالیستی و سنتهای ناسیونالیستی در کومله و.... که سالهاست بخشی از تفکر و سیاست او را تشکیل داده و مرتب تکرار کرده است معنی ویژه ای دارد.

اگر فهم این جمله (ایدئولوژی نداریم و تمام بحث برنامه و حزب ما بر سر پراکتیک و عمل است) ظاهرا سر راست و روشن به نظر میرسد و میخواهد خود و جریانش را از "جزمیت" مارکسیسم و ایدئولوژی مارکسیستی رها کند، تئوری "جدید" "دوره گذار" که با مثال "چراغ زرد" در میانه چراغ سبز و قرمز توضیح داده است مسئله محوری تفکر و سیاست او را تشکیل میدهد.

در پرتو دلایل طرح این دو موضوع "ایدئولوژی زدایی و تئوری چراغ زرد" از جانب ابراهیم علیزاده تلاش میکنم در حد وسع خود به پایه‌ها و بستر عمومی تر و ریشه‌ای تر این مباحث اخیر دو جناح راست و چپ حزب کمونیست ایران و کومله بپردازم.

مثلا چرا گرایش ناسیونالیستی در کومله دوباره فعالتر شده است؟ بستر این مسئله چیست؟ هدف خیز برداشتن این گرایش در شرایط امروز چیست؟ آیا اختلاف سیاسی آنطور که ابراهیم علیزاده قبلا مدعی بود دیروز وجود نداشت و امروز وجود دارد؟ اگر وجود دارد و امروز او مدعی است اختلاف همیشه وجود داشته است و مخالفینش در حد یک آ چهار هم

جهان‌بینی یک طبقه یا گروه اجتماعی.

تئون ون‌دایک زیان‌شناس هلندی معتقد است که ایدئولوژی به عنوان نظامی از باورها تعاریف گوناگونی را داشته‌است اما آنچه در تمامی این تعاریف مشترک است این است که ایدئولوژی در حافظه جمعی افراد قرار می‌گیرد و در نتیجه ایدئولوژی جنبه‌ای شناختی و روانی دارد.

با توجه به موارد فوق میتوان گفت معنی لغوی ایدئولوژی یعنی تئوری و روش و متد شناخت ایده‌ها. مانند رادیو لوژی، اپیدی لوژی، تکنولوژی، پسیکولوژی و... کلمه "لوژی" یا شناخت‌شناسی با پیشوند "ایده" (ایدئولوژی) در طی زمان چنان پیچیده و غامض شده است که هم معنی کامل و جامع، هم معنی کاملاً منفی و غیر قابل قبول را به این کلمه منتسب کرده‌اند. در حالیکه روش ایده‌شناسی در خود میتواند هم منفی و هم مثبت باشد. بستگی به این دارد از کدام ایده و شناخت کدام ایده حرف می‌زنید. ایده‌های طبقات حاکم و مذاهب و خرافات یا شناخت‌شناسی از ایده‌های برابری طلبانه و آزادیخواهانه و رهایی‌بخش. بنابر این اگر مشکلی هست در خود ایده است نه در شناخت‌شناسی آن و یا درک همه جانبه از ایده مورد نظر.

امروز ایدئولوژی همان بلایی بر سرش آمده است که در دوره انقلاب 57 بر سر کلمه "لیبرال" آمده بود.

در دوره مارکس تمام ایدئولوژی‌های تا آن زمان ایدئولوژی‌های طبقات حاکم و مکاتب ارتجاعی بودند. به همین دلیل مارکس در مورد ایدئولوژی‌های دوران خود می‌گوید: ایدئولوژی "آگاهی معکوس یا وارونه" است. اما با سامان دهی و تئوریزه شدن ایده‌های بشر که بخش مهمی از آن بوسیله خود مارکس تئوریزه شده است دیگر نمیتوان گفت ایده‌های مارکس یا روش شناخت‌شناسی از ایده‌های او آگاهی وارونه است.

مفهوم «خنثی» از ایدئولوژی به طور مشخص توسط لنین فرموله شد او ایدئولوژی را همچون یک مفهوم مشخص طبقاتی می‌فهمید و مطابق همین برداشت مارکسیسم را نیز یک ایدئولوژی رهایی‌بخش و انقلابی در نظر می‌گرفت. گرامشی و لویی آلتوسر، و استوارت هال و... از "پروژه تئوری ایدئولوژی" حرف زده‌اند.

(Projekt IdeologieTheorie).

آنها ایدئولوژی را به عنوان مجموعه‌ای از دستگاه‌ها و اشکال عملی و روش شناخت از ایده‌ها در نظر می‌گیرند که رابطه افراد با خود و جهان را توضیح میدهد.

با این مقدمه اجازه بدهید به دوره معاصر برسیم و ببینیم منصور حکمت مارکسیست برجسته اواخر قرن بیستم که نویسنده اصلی برنامه اولیه حزب کمونیست ایران و نویسنده تمام و کمال برنامه حزب کمونیست کارگری ایران است چه برداشتی از ایدئولوژی دارد.

منصور حکمت یکی از وظایف مهم و پایه‌ای جنبش طبقه کارگر و کمونیسم کارگری را مبارزه با ایدئولوژی و افکار و اخلاقیات بورژوازی میداند. این مسئله از نظر او آنقدر با

اهمیت است که یک بند برنامه یک دنیای بهتر را با تیتر "فرهنگ، ایدئولوژی و اخلاق" را به آن اختصاص داده است. او در اصول سازمانی حزب ماهیت حزب را این چنین بیان میکند: "حزب کمونیست کارگری ایران یک سازمان انقلابی مارکسیستی است که برای متشکل کردن و هدایت طبقه کارگر برای تحقق انقلاب کمونیستی تشکیل شده است،"

در برنامه حزب کمونیست ایران هم که علیزاده منکر وجود ایدئولوژی در آن است چنین نوشته شده است: "حزب کمونیست ایران، به مثابه حزبی مارکسیستی، برای پایان دادن به حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه سرمایه دار، برقراری حکومت کارگری و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی مبارزه می‌کند."

بنابر این روشن است برای بزیر کشیدن سیادت بورژوازی باید دولت بورژوازی را سرنگون و دولت کارگری را بر ویرانه‌های آن برپا کرد. هم مارکس و انگلس و هم کمونیست‌های برجسته‌ای مانند لنین و در دوره ما منصور حکمت، همگی خلع ید از بورژوازی و سیادت دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا را برای گذر از جامعه بورژوازی به جامعه کمونیستی مورد تاکید قرار ده‌اند.

از نظر آنها ایدئولوژی و فرهنگ حاکم بر جامعه افکار و عقاید و ایده‌های طبقه حاکم است. در مسیر و در پروسه از بین رفتن جامعه طبقاتی، هم طبقه از بین میرود هم دولت زوال پیدا میکند و هم ایدئولوژی بی‌خاصیت و از بین میرود. اما هیچ کمونیست جدی‌ای را نمیتوان یافت که در پروسه گذر از جامعه بورژوازی به جامعه کمونیستی بر اهمیت حکومت کارگری و بر پای دولت کارگری و اتکا به ایدئولوژی مارکسیستی تاکید نکند.

با این حساب ایدئولوژی نتیجه جامعه طبقاتی است و طول عمرش به همان اندازه است. کسیکه امروز خود و حزبش را مارکسیست بدانند و در برنامه و اساسنامه خود را مارکسیست تعریف کرده باشد معلوم نیست چگونه میتواند منکر ایدئولوژی مارکسیستی بشود. به همین سیاق کسیکه ناسیونالیسم و اسلام‌یسم و لیبرالیسم و... را ایدئولوژی طبقات دیگر میداند، چگونه میتواند مارکسیست باشد و جنبه ایدئولوژی این مکتب فکری و روش‌های سیاسی و طبقاتی ایده‌های مارکس را منکر بشود و تئوری شناخت‌شناسی ایده‌ها یعنی ایدئولوژی را مضر بدانند.

منطقاً نمیتوان افکار و اخلاقیات و ایده‌های طبقات دیگر را ایدئولوژی طبقات حاکم قلمداد کرد اما منکر فرهنگ و اخلاقیات و ایدئولوژی طبقه کارگر بود.

در پاسخ به این مسئله ممکن است گفته شود که منظور علیزاده این است که حزب سیاسی را از فرقه‌های ایدئولوژیک تفکیک کند. آن وقت معضل پیچیده‌تر خواهد شد. زیرا فرقه و ایدئولوژی فرقه‌ای، قبل از اینکه ایدئولوژیک باشند از زاویه منفعت طبقاتی و جنبشی که سیاست و گرایش فرقه‌ای را نمایندگی میکند باید قابل تشخیص باشند.

شناخت‌شناسی ایده‌های فرقه‌ای یا ایدئولوژی آنها جدال مکاتب فکری و مکاتب اعتقادی را برجسته میکند. در حالیکه بحث کمونیست‌ها بر سر جدال طبقات و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی است.

واضح است مشکل این فرمول بندی و انکار ایدئولوژی در برنامه و سیاست نه مرز بندی با فرقه‌گرایی است و نه دوری از سکتاریسم و



از چند سال یک بار جناحی از ناسیونالیسم کرد را تولید و باز تولید میکند و پایانی برای این اتفاقات قابل تصور نیست. پاسخ از نظر من روشن است. زیرا کومله از روز اول شکل گرفتنش این تناقض را در خود حمل کرده است و با تشکیل حزب کمونیست ایران هم این تناقض حل نشده باقی ماند. آن دوره ناسیونالیسم درون کومله فقط تمکین کرد و ساکت شد. روزی که در اوایل دهه نود میلادی احساس قدرت کرد، مهدی قبل از بقیه شاخکهای حسی جنبش اش او را به تحرک واداشت و آن کاری را کرد که همگان دیدند. او از آن روز تا به امروز همچنان دنبال پیدا کردن "دوستان خود" در جنبش ناسیونالیستی کردستان است. این تناقض از اینجا ناشی میشود که از یک طرف ضرورت وجود و سازمان پیدا کردن جریانی چپ مانند کومله خود حاصل عروج طبقه کارگر در کردستان است، از طرف دیگر و همزمان فعالین و رهبران و متفکرین این سازمان تحت تاثیر جنبش ملی کرد تماما در سنت این جنبش بزرگ شده و تجربه اندوخته اند و دل در گرو افت و خیز این جنبش دارند. آنها از یک طرف در برنامه خود وظیفه سیاسی حزب و کومله را سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی و برپایی جامعه ای سوسیالیستی تعریف کرده اند و از طرف دیگر تمام پراتیک و تاکتیک و سیاست روزمره خود را در راستای منافع ملی کرد تحت عنوان مقابله با "ستم ملی و حل مسئله کرد" تعریف کرده اند. بنابر این سوسیالیسم برای آنها همیشه امری دور از دسترس و ثانوی بوده است که مسئله روز نبوده و نیست. اما از روز اول تا به امروز کمونیسم و حزب کمونیستی را مثبت به حال مردم کرد و در خدمت جنبش کردستان تعریف کرده اند. سخنرانی عبدالله مهدی بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران به وضوح بیان میکند "با تشکیل حزب کومله ایها نباید نگرانی داشته باشند چون کومله سر جای خود است و تشکیل این حزب به نفع کومله و جنبش انقلابی مردم کردستان است." نقل به معنی. اگر فراخوان امروز ابراهیم عزیزه به طیف کومله را هم دقت کنید همین پیام را دارد تکرار میکند که "وجود حزب کمونیست ایران مانع بازگشت طیف جدا شده به کومه نباید باشد زیرا حزب به نفع مردم کردستان و جنبش کردستان است." روشن است که این تعریف و دفاع از حزب کمونیستی و وظایف مارکسیستی آن نیست. این دفاع جناح چپ جنبش ملی کردستان است که حزب کمونیست ایران را خدمات دهنده به جنبش ملی کرد تعریف میکند. رهبران کومله هیچ وقت نتوانستند این تفکیک را بپذیرند که یک سازمان کمونیستی در کردستان یا در بعد سراسری از زاویه منافع طبقه کارگر علیه ستم ملی و برای حل مسئله کرد راه حل خود را دارد و از این زاویه در کردستان علیه ستم ملی فعالیت میکند. آنها همیشه و تا به امروز قائل به وجود دو جنبش ناسیونالیستی و کمونیستی در کردستان نبوده اند. حتی هنگامیکه ناچار و تحت فشار میخواهند از وجود جنبش ناسیونالیستی در کردستان حرف بزنند مانند ابراهیم عزیزه مدعی میشوند که احزاب موجود در کردستان را نمیتوان ناسیونالیستی تعریف کرد بلکه آنها ناسیونال - لیبرال هستند.

نه تبیین درست از یک حزب سیاسی. حقیقت این است که با انکار ایدئولوژی مدافعین آن میخواهند سیاست خاصی را تئوریزه کنند.

از نظر عزیزه در کردستان تنها یک جنبش به اسم "جنبش مردم کردستان" در جریان است و او خود و حزب متبوعش را نماینده لایق و چپ این جنبش میداند. در عین حال میپذیرد که احزاب دیگری هم هستند و در این جنبش شریک و فعال میباشند. او تفاوت احزاب "فعال" در جنبش کردستان را در جناح بندی و نمایندگی چپ و راست این جنبش واحد تبیین میکند. بنابر این از نظر او کومله جناح چپ جنبش کردستان و احزاب ناسیونالیست یا بقول عزیزه "ناسیونال لیبرال" جناح راست آن را نمایندگی میکنند.

با این فرمولبندیها مدافعین تز "ایدئولوژی نداریم، و برنامه ما کلمه ای از عقیده و ایدئولوژی نگفته است و..." دارند تئوری راست روی خودشان و شراکت و اتصال دو جریان چپ و راست کردستان در یک جنبش معین را تبیین و حدادی میکنند.

آنها به ظاهر در نقد فرقه ها حرف میزنند اما در حقیقت آنطور که اطلاعیه ک.م. کومله تاکید کرده است منتقدین خود را فرقه ای و غیر سیاسی معرفی میکنند که سرنگونی جمهوری اسلامی را کم رنگ و شرایط سخت زندگی مردم در اولویتشان نیست!

اما در واقعیت امر با این سیاست که فقط "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" مهم است و نزدیکی با ناسیونالیستها در خدمت اتحاد و قدرتمند شدن مردم و برای سرنگونی رژیم اهمیت دارد، عملا چراغ راهنمای چپ را روشن میکنند که به سمت راست حرکت کنند.

اما مشکل عزیزه قدیمی است. او هیچ وقت این سیاست را قبول نداشته است که در کردستان دو جنبش طبقاتی (ناسیونالیستی و کمونیستی) در تقابل با هم قرار داشته اند. زیرا او و عبدالله مهدی و بقیه رهبران سنتی کومله مانند ساعد وطن دوست و شعیب زکریایی و .... همیشه بر این سیاست توافق داشته اند که در کردستان یک جنبش وجود دارد علیه ستم ملی و کومله جناح چپ این جنبش را تشکیل میدهد. اما واقعیت طبقاتی و اجتماعی جامعه کردستان مانند همه جوامع دیگر سرمایه داری نشان میدهد، جنبشهای سیاسی منبعت از طبقات اصلی جامعه هستند.

بنابر این در کردستان دو جنبش و دو طیف از احزاب منبعث از آنها در مقابل نظام سیاسی و اقتصادی حاکم قرار گرفته اند.

تناقض پایه ای و همیشگی رهبری حاکم بر کومله از اینجا ناشی میشود که هیچ وقت نتوانست این مشکل را برای خود حل کند که سیاست و افق کدام جنبش را نمایندگی میکند. جدال امروز کومله از منظر گرایش ناسیونالیستی درون این سازمان قرار است این تناقض را به نفع ناسیونالیسم کرد حل کند.

در چند سال اخیر خیلیها گفته اند و نوشته اند چرا کومله هر

ناسیونالیستی درون کومه از سالن چپها به سالن ناسیونالیستها نمیتواند یک واقعیت اجتماعی و طبقاتی را به عنوان صورت مسئله پاک کند. وجود و عروج گرایشات مختلف چپ و راست در کومه و تنش و بحران در این سازمان بر اساس این بستر عمومی و اجتماعی و طبقاتی شکل میگیرند. وجود این جدالهای سیاسی در کومه و دیگر احزاب هم، انعکاسی از جدالی وسیعتر و اجتماعی تر طبقات و جنبشهای سیاسی در جامعه است.

نتیجه ای که از این جدالها و تقابل گرایشات چپ و راست درون کومه حاصل میشود از سه حالت خارج نیست. یا یکی از گرایشات چپ و راست درون کومه و حزب کمونیست ایران تمکین میکند. یا در نتیجه مصلحت اندیشی دو طرف به همزیستی و تعادلی با هم میرسند تا بحران بعدی و یا از هم جدا میشوند. این نتایج هر کدام که حاصل شود، انعکاسی از جدال جنبشهای سیاسی در جامعه و توان فکری گرایشات چپ و راست در این احزاب است.

اما هر کدام از این سه حالت رخ بدهد در نهایت یک واقعیت انکار ناپذیر اجتماعی در جامعه همچنان تأثیراتش و سیاستش را به احزاب دیکته میکند. آن هم وجود جدال دائمی دو جنبش کمونیستی و ناسیونالیستی با دو افق و دو منفعت متضاد سیاسی و طبقاتی است. پاسخ به ضرورتها و نیاز این دو جنبش است که جدال سیاسی احزاب را شکل میدهد.

در کردستان دو جنبش اصلی وجود دارد

بحث شفاف و قطبی، وجود دو جنبش در کردستان و تبیین سیاست این دو جنبش به دوره جنگ حزب دمکرات و کومه برمیگردد. آن دوره عبدالله مهدی جنگ کومه و دمکرات را جنگی بر سر حاکمیت و هژمونی بر جنبش کردستان تعریف کرد. رهبران حزب دمکرات کردستان هم همین تبیین را داشتند. تا جائیکه به یاد دارم مهدی مطلبی در این مورد نوشت و تبیین خود را بر اساس همین تز فوق تئوریزه کرد. در مقابل این تئوری ناسیونالیستی مهدی، منصور حکمت ضمن نقد آن نظریه، بطور صریح گفت که در کردستان دو طبقه اجتماعی کارگر و سرمایه دار وجود دارد. در نتیجه جدال این دو طبقه دو جنبش سوسیالیستی و ناسیونالیستی در کردستان شکل گرفته است. جنبش سوسیالیستی از زاویه افق و منفعت جنبش طبقه کارگر کردستان، سیاستی کمونیستی و مارکسی را نمایندگی میکند. از همین زاویه او تاکید کرد که جدال کومه با حزب دمکرات جدال احزاب و نمایندگان سیاسی دو جنبش سوسیالیستی و ناسیونالیستی در کردستان است.

برخلاف تبیین مهدی آن روز و ابراهیم علیزاده امروز، کمونیستهای کردستان و حزب کمونیستی در کردستان جناح چپ جنبش ملی کرد نیستند. کمونیستها نمایندگان سیاسی جنبش سوسیالیستی و حزب دمکرات کردستان و بقیه جریانات ناسیونالیستی احزاب سیاسی جنبش ناسیونالیستی کردستان هستند.

پس ما منبعث از دو جنبش اجتماعی متفاوت هستیم نه بخش چپ و راست یک جنبش واحد ملی در کردستان. بر همین اساس جدال و تفاوت کمونیستها و ناسیونالیستها در کردستان جنبشی و طبقاتی است.

منصور حکمت جنگ تحمیلی دمکرات علیه کومه را از این زاویه تبیین کرد. همان دوره اعلام کرد اگر حزب دمکرات جنگ را به کومه تحمیل کرده است هدفش وادار کردن کومه به سازش و

کلمه لیبرال برای او این خاصیت را دارد و آن کلید واژه ای است که بگوید احزاب بورژوازی در کردستان اگرچه گرایش ناسیونالیستی دارند، اما لیبرال هستند و بخشی از جنبش کردستان هستند. در رهبری این جنبش با ما شریک هستند. باید در این عرصه هماهنگی و ائتلاف با آنها داشته باشیم و حتی تشکیل حکومت مشترک "دوره گذار" امری ضروری و لازم است.

داستان ضرورت "چراغ زرد" و تز دوره گذار قرار است توجیه کننده این سیاست باشد. با این تعریف و تز، او دارد نظریه و تئوری همیشگی، اما مسکوت مانده خودش را فرموله میکند. او کومه را بخشی از همان جنبش ملی اما جناح چپ آن تعریف میکند. بر این اساس او اتحاد و ائتلاف دو بال چپ و راست این جنبش را به نفع مردم میداند.

تلاش گرایش ناسیونالیستی درون کومه برای اتحاد و ائتلاف با احزاب ناسیونالیستی کردستان با این تئوری و نظریه توجیه میشود که در مقابل جمهوری اسلامی باید با قدرت ظاهر شد. گرایش وحدت طلبی مردم در کردستان را هم شاهد درستی و ضرورت این مدعا میداند.

اگر به موارد قبلی این اتحاد و ائتلافها نگاه کنیم رد پای این نظریه در شرکت و همراهی کومه با جریانات اسلامی و ناسیونالیستی کنگره ملی کرد، تلاش برای شرکت در مرکز همکاری احزاب کردستان و نزدیکی امروز آنها با پژاک و پ.ک.ک و... تماما با این استدلال و متد توجیه شده اند.

تمام این متد و استدلالها را قبلا از عبدالله مهدی شنیده و دیده ایم. او در پروسه "عاقل" شدن و "واقع بین" شدن خود به جایی رسید اعلام کند کمونیسم شکست خورده است و دیگر جدابیتی ندارد. باید رهایی ملی کرد محور سیاست اش باشد. از همین منظر او و عمر ایلیخانیزاده امروز مدافع سر سخت قاضی محمد و جمهوری خودمختار مهاباد و دست به سینه در مقابل تصویر قاسملو زانو زده اند.

در حقیقت راهی که مهدی از سال دو هزار میلادی بدون ملاحظه و با پشت کردن به تاریخ خود آغاز کرد و به گذشته خود لعنت فرستاد، ابراهیم علیزاده امروز به دنبال همان راه و همان سیاست روان شده است. در آینده ای نزدیک اگر جناح راست در کومه تسلط خود را اعلام کند شک نداشته باشید همین "صراحت" امروز مهدی را از زبان علیزاده خواهیم شنید.

فراخوان او به طیف پراکنده کومه را باید از این زاویه مد نظر قرار داد. قبلا مهدی هم همین فراخوان را برای احیای کومه داد و کسانی هم به او پیوستند. مهدی و ایلیخانیزاده که امروز مجیز گوی قاسملو و قاضی محمد و شرفکندی و تاریخ ناسیونالیسم کرد شده اند و مقام و جایگاه کاک فواد و صدیق کمانگر را تا حد یک ناسیونالیست کرد تنزل داده اند، دیروز همانند امروز علیزاده حرف میزدند.

کافی است به یاد بیاورید که مهدی با جدایی کمونیسم کارگری برای نشان دادن چهره چپ از خودش نشریه "تئوریک" افق سوسیالیسم" را منتشر میکرد.

با وجود تمام این اتفاقات نظریه و سیاست و نقل مکان گرایش

کنونیش دارد. زیرا از نظر او اکثریت با خط عزیزانه هستند. او غیر مستقیم دارد میگوید راه نزدیکی و ائتلاف با جریانات ناسیونالیست کرد را بدون واهمه طی میکند. با این امید و با این افق به طیف پراکنده کومله قدیم فرخوان برگشتن داده است. او رسماً اعلام کرد است از جدایی جناح چپ نگران نیست زیرا "اگر منتقدین و جناح چپ انشعاب هم بکنند به جایی نمیرسند و..."

برای تقویت این سیاست و تضعیف جناح چپ یکی از ابزارهای عزیزانه هموار کردن راه بازگشت طیفی از ناسیونالیستهای کرد است که قبلاً از موضع راست از کومله فاصله گرفته اند. ابراهیم عزیزانه تا جاییکه من خبر دارم برای اولین بار رسماً از خودش انتقاد میکند. او رسماً اعلام کرد در اخراج جمع ناسیونالیستهای "روند سوسیالیستی" اشتباه کرده است. این جمع فراکسیونی بودند که رسماً مخالفت خود را به وجود حزب کمونیست ایران اعلام کرده و گفتند که در شرایط امروز طرح و تلاش برای برپایی جامعه ای سوسیالیستی در کردستان چپ روانه و غیر ضروری است.

در حقیقت آنها همانند مهدی خود را سوسیال دمکرات معرفی میکنند و نه کمونیست. این "انتقاد از خود" از جانب عزیزانه از سر مصلحت اندیشی خاصیتش این است که این جمع به کومله برگردند و راه برگشت طیف وسیعتری از ناسیونالیستها را هموار کنند.

ابراهیم عزیزانه اکنون به این نتیجه رسیده است که وجود تشکیلاتی به اسم حزب کمونیست اگرچه وبال گردنش شده است اما فعلاً باید با آن کنار بیاید. به همین دلیل او به طیف پراکنده و خارج از کومله اعلام کرد وجود حزب مانعی برای بازگشت آنها نباید باشد. زیرا حزب در خدمت به جنبش مردم کردستان مانعی ایجاد نکرده است. این کپی و تکار همان دفاع مهدی از تشکیل حزب است.

دست کمک دراز کردن عزیزانه به طرف افراد و سازمانهای هم جنبشی تعرض افق و سیاست ناسیونالیستی علیه چپ است. در این راستا او دو اقدام را همزمان بکار خواهد گرفت. یکی سازمان دادن تقابل شدید تشکیلاتی علیه چپ منتقد درون کومله و دیگری چراغ سبز نشان دادن به طیف ناسیونالیست بیرون کومله، که شامل همه طیفهای جدا شده از کومله و همه احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد میشود.

او با این سیاست میخواهد به مخاطبین اش بگوید عزیزانه از این به بعد همان عزیزانه چپ بینابینی قبلی نیست، بلکه با سیاستی "علاقانه" و "واقع بینانه" حاضر به همزیستی و اتحاد با همه طیفهای ناسیونالیست جدا شده از کومله است. او با اعلام سیاست دوره گذار و مثال خاصیت "چراغ زرد" به جریانات ناسیونالیست کرد در ائتلاف "مرکز همکاری احزاب کرد" هم پیامش را روشن اعلام کرده است که اگر از "مزاحمت" جناح چپ خلاص بشود، حاضر است با همه طیفهای ناسیونالیست کرد در ائتلاف "مرکز همکاری احزاب کرد" شریک بشود.

بدون شک برای رسیدن به این هدف قدم بعدی جناح راست کومله این است که انشعابی را به جناح چپ تحمیل کند که از اسم حزب کمونیست و "مزاحمت" چپ خود را خلاص کند.

برای این امر دست یاری به طرف طیف ناسیونالیست خارج کومله دراز کرده و چراغ سبزش را به احزاب ناسیونالیست کرد نشان داده است. آیا این ممکن خواهد بود یا نه باید دید جناح چپ تا چه حد رادیکال و روشن به نقد ناسیونالیسم.... **ادامه در صفحه آخر**

تمکین به جنبش ناسیونالیستی است.

بنابر این هر وقت حزب دمکرات نتواند مانع فعالیت کمونیستها بشود ما ضرورتی برای ادامه جنگ کومله و حزب دمکرات نمیبینیم. او تاکید کرد جنگ ما با دمکرات بر سر دفاع از آزادی بیان، آزادیهای سیاسی و فعالیت آزادانه احزاب است. برخلاف نظریه مهدی که هدف جنگ را حاکمیت و کسب هژمونی در جنبش کردستان تعریف میکرد و عملاً شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" را در پیش گرفته بود.

جدال این دو سیاست آن دوره با شکست یا تمکین نظریه ناسیونالیستی مهدی پایان یافت. اما مهدی هیچ وقت به نقد این نظریه نپرداخت. ابراهیم عزیزانه با موضعی بینابینی به تسلط خط کمونیستی تمکین کرد.

در اوایل دهه نود میلادی دوره عروج و پرتاب احزاب ناسیونالیستی کردستان عراق به قدرت، این ویروس خفته در میان رهبری کومله را دوباره به تحرک انداخت و مباحث چپ و راست سر باز کرد. عزیزانه و مهدی در یک جبهه قرار گرفتند. آنها به دنبال پیدا کردن دوستان خود در میان اتحادیه میهنی و ناسیونالیستهای کرد روان شدند. کومله امروز و محدودیتهای این جدال مهر این تحولات را بر خود دارد.

نظریه "چراغ زرد" ابراهیم عزیزانه چه جایگاهی در این جدال دارد؟

ابراهیم عزیزانه در مصاحبه با محمد خاکی در رادیوی به اسم رادیو دیالوگ گفته است سیاست کومله برای رسیدن به استراتژی خود (حکومت شورایی) و نه سوسیالیسم. از مراحل مختلفی عبور میکند که یکی از آنها دوره گذار است. در دوره گذار مورد نظرش او معتقد است همانند وجود چراغ زرد در میانه چراغ قرمز و سبز که برای رانندگی مانع تصادف میشود، باید کومله هم در وسط دوره کنونی و حاکمیت شورایی فکری به حال این دوره گذار بکند. فکر و سیاست او به ضرورت پیوستن به ائتلاف و دست یافتن به سیاستی بینابینی با احزاب به قول او ناسیونال لیبرال کردستان میرسد.

این ائتلاف فی الحال در میان احزاب ناسیونالیست کرد شکل گرفته است و مهدی یکی از معماران آن است. ابراهیم عزیزانه چون قبلاً نتوانسته است سیاست پیوستن کومله به این ائتلاف را به تصویب رهبری حزبش برساند، اکنون با کمپین سیاسی و تضعیف مخالفین این سیاست، میخواهد آنرا عملی کند.

عزیزانه این ائتلاف و تشکیل نیروی مسلح مشترک احزاب یا "ارتش ملی کرد" را مانع تصادف، بخوان جنگ احزاب میدانند. در حالیکه جناح چپ کومله و حزب کمونیست ایران مخالفت خود را با پیوستن کومله به این ائتلاف اعلام کرده است. آنرا سیاستی سازش کارانه و ناسیونالیستی میدانند.

عزیزانه معتقد است اختلاف نظر در حزب و کومله وجود دارد اما جدی نیست. زیرا نه یک صفحه آ چهار در مورد نظریه متفاوت دیده است و نه تأثیری جدی در روند سیاست





## بورژوازی و هیاهوی آلترناتیوها

منصور حکمت

علیرغم همه خدمات ننگین‌اش به سرمایه و امپریالیسم، چون رژیم شاه در نزد اربابانش از تامين و ثباتی برخوردار باشد، در غبطه و تشویش دائمی نگاه ندارد. نیازی به تاکید نیست که در پایه‌های ترین سطح آنچه بخشهای گوناگون بورژوازی در ایران و جهان را اینچنین به امر سرنگونی و جایگزینی جمهوری اسلامی معطوف ساخته است، قبل از هر چیز صدور حکم نابودی رژیم از جانب کارگران و زحمتکشان انقلابی و توده‌های مردم محروم جامعه است. این کابوس قیام محتوم توده‌هاست که بورژوازی را به تدارک برای جایگزینی حکومت خادم خویش سوق میدهد و نیروها و احزاب بورژوایی را برای ارائه آلترناتیو به میدان میکشاند. تجربه قیام بهمین این را به هر مدافع مالکیت خصوصی و استثمار سرمایه‌داری خاطر نشان کرد که قیام توده‌های ناراضی، استثمار شده و بخون کشیده شده، هر قدر هم که بتوان بر آن لگام زد، ماشین دولتی بورژوازی یعنی موثرترین و حیاتی‌ترین ابزار حفظ حاکمیت کل طبقه بورژوا را دچار اخلاص میکند، کارگران را دهها گام به جلو میکشد و سودآوری و انباشت سرمایه را تا مدتها با مخاطرات جدی روبرو میسازد. ترس از قیام، ترس از توده‌ها، ترس از کارگران، این مبنای تکاپوی امروز احزاب بورژوا در جایگزینی جمهوری اسلامی است.

بر زمینه این تهدید دائمی انقلاب و احتمال سرنگونی جمهوری اسلامی از پائین، عوامل دیگری نیز بورژوازی را به تدارک آلترناتیوهایی در برابر جمهوری اسلامی ناگزیر میسازد.

عدم کارایی اقتصادی و اداری جمهوری اسلامی برای تامين ملزومات کارکرد و انباشت متعارف سرمایه، نامشخص بودن عاقبت سیاست علم کردن ارتجاع پان اسلامیتی در برابر انقلاب اسلامی ایران و منطقه علیرغم کارایی نسبی تاکنونی آن، تضادها و کشمکش‌های درونی شدید در حکومت ایران که بویژه بامرگ خمینی آینده این رژیم را کاملاً به زیر سؤال میبرد، بالاخره رقابت قدرتهای مختلف امپریالیستی برای کسب تعادل قوای مطلوبتری در ایران و خاورمیانه، اینها از جمله مهمترین عواملی است که نه تنها سرمایه امپریالیستی بطور کلی بلکه تک تک دول و بلوکهای امپریالیستی را ناگزیر میسازد تا برای جایگزینی جمهوری اسلامی از هم اکنون خود را آماده کنند. تمام تلاش بورژوازی اینست که جمهوری اسلامی بدون آنکه توده‌های مردم فرصت دخالت و اعمال اراده بیابند، از بالا به رژیم سیاستی مطلوب او تحول یابد و یا با چنین رژیمی جایگزین شود.

در عین حال همه این عوامل به این معنی است که بحران انقلابی در ایران خاتمه نیافته است. جمهوری اسلامی اعتلای انقلابی در کشور را به زور سرنیزه فرونشاند است، اما ما در ایران با یک شکست کلاسیک انقلاب روبرو نیستیم. بر مبنای بحران اقتصادی دائماً عمق یابنده سرمایه‌داری ایران و تمایلات دمکراتیک فروکوفته،

مشغول کرده است. دقیق شود نمیتواند متوجه یک امر نشده باشد، و آن، مسابقه یا بهتر بگوئیم مناقصه سیاسی‌ای است که سلطنت طلبان و شورای ملی مقاومت طرفین آنرا تشکیل میدهند. این جو رقابت هر روز حدت بیشتری مییابد. بنظر میرسد رقیب‌ها هم نیروی خود را علیه یکدیگر آرایش داده‌اند و هر یک دیگری را با حساسیت تمام زیر نظر گرفته است. این رقابت با نگرانی حساسیت هیستریک نشریه مجاهد در قبال ایده تشکیل جبهه لیبرال- سلطنت طلبی نزیه و شرکاو وصلت اعقاب از تخت افتاده مظفرالدین شاه و سردار اسعد بختیاری تحت لوای مشروطه سلطنتی، و باتلاش مجاهد در چند هفته قبل برای اثبات اینکه بورژواهدار روز ۱۴ مرداد ابتدا بوق اتوموبیل‌های خود را به صدا در نیاورده‌اند و چلچراغها را روشن نکرده‌اند، بالا گرفته است.

جایزه یا بهر حال آنچه در انتظار برنده است، مقام شامخ تنها آلترناتیو مقبول بورژوازی در برابر جمهوری اسلامی است. قاضی و داور این مسابقه نامقدس را نیز افکار عمومی (بورژوایی) در ایران و اروپا و دول و محافل امپریالیستی اروپای غربی و امریکا تشکیل میدهند. دیر زمانی است که خواست سرنگونی جمهوری اسلامی به یک خواست عمومی تبدیل شده است. تب سرنگونی حتی بورژوازی را نیز فراگرفته است. این یک ویژگی اوضاع سیاسی کنونی است. که باید در تعیین تاکتیکهای حزب انقلابی طبقه کارگر ملحوظ باشد.

جمهوری اسلامی یک رژیم بورژوایی است. انقلاب را برای بورژوازی به خون کشیده است. کمونیستها، جنبش کارگری و مبارزات دمکراتیک توده‌های مردم را آماج ضربات دائمی خود ساخته است. هر روز صدها میلیون دلار به کیسه طبقه بورژوا بطور کلی و کارتلها و تراستهای صنعتی و مالی امپریالیستی میریزد. هر جا در منطقه نامی از انقلاب و مبارزه توده‌ها در میان باشد سایه سیاه ارتجاع پان اسلامیتی و تفرقه مذهبی را چون تهدیدی مرگبار بر بالای سر توده‌ها میگستراند. با این وجود علی الظاهر منزوی است. با این وجود هنوز نتوانسته است موجودیت خود را نزد امپریالیسم و بورژوازی بیمه کند و روزی نیست که این یا آن حزب و دولت و سیاستمدار بانفوذ از میان بورژوازی او را بی آینده و متزلزل نخواند، و امثال رفسنجانی را با این ناسپاسی و بی انصافی خود بر منابر به شیون و زاری و هذیان گویی نکشاند. هیچ دولت امپریالیستی‌ای نیست که در عین گسترده‌ترین کمکهای مالی و تسلیحاتی به جمهوری اسلامی، در خفا و آشکار به حدادی آلترناتیوی برای جایگزینی آن مشغول نباشد و جمهوری اسلامی را از اینکه نتوانسته است

**کارگر می جنگد، می میرد، ذلت نمی پذیرد!**

ایران پنج سال قبل با شغف بسیار بگور سپردند. اینها بقایای ارتجاع آریامهری‌اند. رژیم نظامی- پلیسی‌ای که اختناق سیاه، پلیس مخفی مخوف و سرسپردگی آشکار به آمریکا مشخصه اصلی آن بود. اگر سلطنت طلبان پس از سالها دیکتاتوری سیاه و قریب دو سال مردم کشی در طول انقلاب، مجدداً جرات یافته‌اند تا خود و رژیم رسوای خود را بعنوان آلترناتیو عرضه کنند، این تنها گواهی بر سیر قهقرائی انقلاب در ایران است. برآستی چگونه است که فراریان رسوای ۵ سال قبل امروز مجدداً به بازپس‌گیری قدرت و به قابلیت خود در به تمکین کشانیدن توده‌ها امیدوار شده‌اند؟ پاسخ روشن است. اولاً، جمهوری اسلامی قریب ۵ سال است که انقلاب و انقلابیگری را میکوبد و مسخ میکند. سلطنت طلبان قبل از هر چیز با عقب نشینی انقلاب و قلع و قمع توده‌های قیام‌کننده از گور برخاسته‌اند. آنها این حیات مجدد خود را بیش از هر چیز مدیون جمهوری اسلامی‌اند. ثانیاً، سلطنت طلبان به تمایلات تسلیم طلبانه و مستاصلانه عقب مانده‌ترین اقشار جامعه امید بسته‌اند که با مشاهده جنایات بی حد و حصر جمهوری اسلامی و فقر و فلاکت بی سابقه، به اعاده رژیم آریامهری، که در نزد آنان با رونق سرمایه‌داری ایران در سالهای قبل از انقلاب تداعی میشود، رضایت داده‌اند و بالاخره ثالثاً، سلطنت طلبان نیز به اقتضای موقعیت به قبای جدیدی ملبس شده‌اند آنها مشروطه طلب شده‌اند. امروز بسیاری از رهبران سران جبهه ملی در طیف سلطنت طلبان جای گرفته‌اند و کمک کرده‌اند تا تصویر تیمساران ابله، خشک مغز و قلدرمآب اعلیحضرت بانقش و نگار حضرات ائیرال پارلمان‌تاریست جبهه ملی تلطیف و تزئین شود. این چرخش بسوی مشروطه‌طلبی لاقول در این مقطع کمترین انعطاف اجباری از جانب مدافعان رژیم آریامهری در برابر توده‌های خشمگینی است که اگر انقلابشان به یغما رفته است، مشاعر سیاسی‌شان و خاطراتشان از اوپسی‌ها و از هاری‌ها و رحیمی‌ها بر سر جای خود باقی است. مشروطه طلب شدن فعلاً لازمه آلترناتیو شدن هواداران ارتجاع آریامهری است.

اما شورای ملی مقاومت چگونه به زعم خود بعنوان تنها آلترناتیو دمکراتیک رژیم خمینی و یا به بیان واقعی و غیر تبلیغاتی، بعنوان یک آلترناتیو بورژوازی صاحب آینده در برابر جمهوری اسلامی، پدیدار شده است؟ در پس این سوال، سوال اساسی‌تری نهفته است و آن سیر حرکت سازمان مجاهدین خلق است. زیرا شورای ملی مقاومت در واقع عنوانی برای فصل آخر داستان گرویدن تمام و کمال مجاهدین به اپوزیسیون بورژوازی است. شورای ملی مقاومت بطور کلی گویای سرنوشت رقت‌بار خرده بورژوازی در شرایط فقدان یک حزب سیاسی قدرتمند پرولتری و صف مستقل پرولتاری انقلابی در انقلاب است. اما بطور مشخص، ۳۰ خرداد زاد روز واقعی شورای ملی مقاومت است. زمینه‌ها و مصالحی که در طول دو سال و نیم، از قیام بهمن تا ۳۰ خرداد بتدریج فراهم آمده بود، در ۳۰ خرداد حاصل ناگزیر خود را بیار آورد.

۳۰ خرداد چه بود؟ مجاهدین آن را آغاز انقلاب نوین ایران و مقطع تحول فاز سیاسی به فاز نظامی مبارزه نام نهاده‌اند. اما مگر انقلاب قدیم ایران در بهمن ۵۷ فرومرده بود؟ مگر زحمتکشان ایران شلیک گلوله ضدانقلاب اسلامی را بر سینه ناصر توفیق‌یان‌ها و فوادمصطفی سلطانی‌ها خواب دیده بودند؟ آیا برآستی فاز نظامی مبارزه با امتناع

خواستهای اقتصادی عقیم مانده مشقات و محرومیتها و بیحقوقی مطلق سیاسی میلیونها کارگر و زحمتکش، خواست سرنگونی جمهوری اسلامی به یک خواست سراسری، فراگیر و میرم توده‌ها بدل شده است. بحران انقلابی پیکر جامعه را فرا گرفته است. بحرانی که با هر شکاف جدی در بالا و یا با هر تحرک مبارزاتی سازمان یافته، آگاهانه و ادامه کار در پائین، به سرعت زمینه ساز یک اعتلای نوین انقلابی در سراسر کشور خواهد گشت.

این وظیفه و فلسفه وجودی احزاب و سیاستمداران بورژوازی است که در شرایط بحرانی به طبقه خود آلترناتیو ارائه کنند. به این ترتیب آلترناتیوهای سلطنتی و دمکراتیک اسلامی فقط آلترناتیوهایی در برابر جمهوری اسلامی بمثابه یک هیات حاکمه معین نیستند، بلکه آلترناتیوهایی برای کل وضعیت اجتماعی و سیاسی‌ای هستند که جمهوری اسلامی سمبل و چکیده آن است. مقبولیت این یا آن آلترناتیو برای بورژوازی و امپریالیسم نیز جز بمعنای مطلوبیت این یا آن راه حل آلترناتیو برای خروج از بحرانی که گریبان سرمایه‌داری و حکومت بورژوازی در ایران را گرفته است، نیست.

جمهوری اسلامی خودفعلاً نه میکوشد تا کارآیی‌اش را در فائق آمدن بر این بحران به امپریالیسم گوشزد کند. جمهوری اسلامی میکوشد تا ثبات اقتصادی خود و قابلیت خود در دخالت ضدانقلابی در منطقه و سرکوب هر گونه جنبش انقلابی توده‌ها را به اشکال مختلف به نمایش بگذارد و به همان آلترناتیوسازانی که امروز شورای ملی مقاومت و سلطنت طلبان دست به دامن آن شده‌اند بقبولاند. اما واقعیات جایی برای چنین اطمینان‌خاطری برای بورژوازی باقی نگذاشته است.

موقعیت امروز جمهوری اسلامی از یک جهت مشابه موقعیت رژیم شاه در سال ۵۶ است. همان دستهایی که بر سر کار نگاه داشته‌اند در جستجوی جانشینی برای آنند. اما حتی این تشابه نیز مطلق نیست. اولاً، رژیم شاه با ضربات یک جنبش رو به اوج توده‌ای رویرو بود. جمهوری اسلامی هنوز با چنین شرایطی فاصله دارد و ثانیاً، در برابر رژیم سلطنت، تمام آلترناتیو جناحهای مختلف بورژوازی امپریالیستی، بناگزیر در وجود جریان خمینی و شرکاء خلاصه شده بود. شورای ملی مقاومت و سلطنت طلبان نیز هنوز از چنین موقعیت ممتازی بدورند... و این آن عامل اساسی است که رقابت شورا و سلطنت طلبان را بطرز اجتناب‌ناپذیری شدت بخشیده است.

کدامیک از این دو جریان قادر خواهد شد تا دیگری را از میدان بدر کند و خود به نقطه سازش جدیدی برای بخشهای مختلف بورژوازی تبدیل شود؟ از زاویه منافع توده کارگر و زحمتکش در ایران این مسأله‌ای ثانوی است. مسأله اساسی اینست که زحمتکشان در مقیاس وسیع بیاموزند که این جدال، جدال درونی بورژوازی است، جدالی برای تعیین آن نیرو و جریان بورژوازی است که باید در آینده رو در روی انقلاب توده مردم قرار گیرد.

سلطنت طلبان بقایای آن ضدانقلابی هستند که توده‌های مردم

آموزی خود سازمان، جای خود را به مقولات زمینی، فوق العاده عقب مانده و لذا از نظر بورژوازی مشروع و صاحب "آینده" ای چون جمهوری دمکراتیک اسلامی، تمامیت ارضی ایران و ارتش غیور میدهد، توهم پراکنی شبه سوسیالیستی و شبه انقلابی، با واقع بینی بورژوایی و مانورهای دیپلماتیک (و حتی دراماتیک) برای جلب نظر محافل بورژوا-امپریالیستی جایگزین میشود. این بهائی است که مجاهدین با رغبت برای قبولاندن و شناساندن شورای ملی مقاومت به عنوان یک آلترناتیو عملی برای تخفیف بحران دامنگیر بورژوازی در ایران پرداخته اند. و این پایان مناقصه نیست.

هر رقابتی تنها بر مبنای مفروضات و زمینه مشترکی در میان رقبا امکان پذیر است. تولیدکنندگان یک کالای واحد، سرسختترین رقبای یکدیگرند. هر مسابقه ای نیز بر مبنای قواعد و موازین مشترک و پذیرفته شده ای برگزار میشود. رقابت شورای ملی مقاومت و سلطنت طلبان نیز دقیقاً چنین است. مفروضات و زمینه های مشترک چیزی جز حفظ اساس و بنیاد حکومت بورژوایی و ارکان حقوقی قضایی و نظامی آن نیست. قواعد و موازین مشترک نیز در اصل جلوگیری از دخالت انقلابی توده ها از پائین و ممانعت از تکرار تجربه انقلاب خلاصه و جمع بندی میگردد. هر قدر شورای ملی مقاومت در تعهد به این اصول و موازین بورژوایی راسختر میشود، رقابت میان این دو آلترناتیو یک طبقه حدت و شدت بیشتری مییابد.

اما تفاوت های این دو جریان در کجاست؟ سلطنت طلبان ۵ سال قبل در ۲۲ بهمن حکم شایسته خود را از توده ها دریافت کردند، حال آنکه شورای ملی مقاومت هنوز برای توده مردم یک نیروی اپوزیسیون آزمایش نشده است. سلطنت طلبان نماینده ارتجاع خالص آریامهری اند که توده مردم را بخاطر انقلابشان مقصر و مستوجب انتقام میخوانند. شورای ملی مقاومت هنوز خود را به انقلاب میچسپاند و برای آن دست تکان میدهد. سلطنت طلبان احتمالاً مورد تمایل بیشتر امپریالیسم آمریکا هستند. شورای ملی مقاومت، در مقابل، حامیان خود را در سوسیال دمکراسی اروپای غربی جستجو میکند. سلطنت طلبان تنها بر مبنای تسلیم، تمکین و بی تحرکی کامل توده ها امید به قدرت دارند، شورای ملی مقاومت، در مقابل، هنوز از قابلیت سواری خود بر موج یک برآمد نوین توده ای ناامید نشده است...

اما این تفاوتها برای طبقه کارگر اساسی نیست و تنها در جزئیات و ظرایف سیاستها منظور میشود. هر کس "تفاوت" خمینی و بنی صدر در تهران را با انطباق کاملشان در کردستان یکجا مد نظر بگیرد به خصلت کمابیش ظاهری و بی دوام اینگونه تفاوتها در میان احزاب بورژوایی پی میبرد. طبقه کارگر باید بدوا تشابه و اشتراک منافع این احزاب را در سیاست خود ملحوظ کند.

تمام سیاست حزب ما معطوف به حفظ استقلال سیاسی و عملی طبقه کارگر ایران است. حزب ما باید در برابر کل بورژوازی به مثابه یک طبقه، بدیل طبقاتی خود، یعنی حکومت پرولتاریای انقلابی را بنشانند. حزب ما باید از رقابت و تناقضات احزاب مختلف بورژوایی برای آموزش توده های طبقه خود به ضرورت یگانه خویش و ساختمان نوین جامعه سوسیالیستی بهره گیرد. حزب ما باید در برابر ارتجاع عریان آریامهری، لیبرالیسم و یا رفرمیسم عوام فریبانه

بخش وسیعی از توده ها از باز پس دادن سلاحها در فردای ۲۲ بهمن عملاً و بطور ضمنی آغاز نشده و در ۲ سال مبارزه مسلحانه در کردستان (تا همان مقطع ۳۰ خرداد) یعنی در همان فاز سازش سیاسی مجاهدین با خمینی نشکفته بود؟ به راستی آیا مجاهدین مجازند که میان ۲۸ مرداد ۵۸ و ۳۰ خرداد ۶۰، یعنی جلوه های مختلف یک رویارویی واحد میان انقلاب و ضدانقلاب، دیوار چین بکشند - آنها تنها به این مجوز که در اولی مجاهدین خود در کنار جمهوری اسلامی و در دومی در برابر آن قرار گرفتند؟

خوشپنداری است اگر کسی این مرحله بندی تحریف آمیز مجاهدین خلق در تاریخ انقلاب را یک شگرد تبلیغاتی و یا یک تکاپوی ساده برای پوشاندن اشتباهات پیشین شان بینداند. این نیز نادرست است اگر به این تفسیر رضایت بدهیم که گویا مجاهدین، بر مبنای بینش ایده آلیستی و بنا بر سنن کسالت آور مذهبی خود، بار دیگر تاریخ تحول جهان مادی و حرکت نیروهای واقعی طبقات اجتماعی را با شاخص هجرتها، میلادها و آوارگیهای قاندين فرقه و شریعت خود سنجیده اند و مرحله بندی کرده اند. مجاهدین در محاسبات سیاسی خود آنچنان که وانمود می کنند مذهبی نیستند.

۳۰ خرداد برای مجاهدین دارای یک معنی واقعی سیاسی-تشکیلاتی است. ۳۰ خرداد مقطعی است که در آن مجاهدین بالاخره خود را از جمهوری اسلامی گسستند و بطور رسمی در اپوزیسیون فعال آن قرار گرفتند. خلع درجه خمینی در ادبیات مجاهدین، از "پدر ملت" و "تنها فرد صالح در کشور برای احراز مقام ریاست جمهوری" تا حد "خمینی دجال" و "جلاد جماران"، به یکباره در فاصله ۲۹-۳۱ خرداد ۶۰ تاریخ اعلام موجودیت مجاهدین خلق بعنوان یک نیروی مخالف "رژیم خمینی" است.

اما مجاهدین در این گسست بسمت انقلاب نچرخیدند. جدایی مجاهدین و آغاز تلاش بالفعل آنان برای کسب قدرت، معنای قدرت و روش دستیابی به آن را در بینش مجاهدین افشا کرد. آنان که در تبلیغ سازش رو به توده ها داشتند، در جدال قدرت چشم به بالا دوختند، و به تکمیل اعتبارنامه سیاسی و دیپلماتیک خود برای جلب حمایت بورژوازی برخاستند. این اعتبارنامه را خود جمهوری اسلامی برای مجاهدین پرتاب کرد. "بنی صدر"، بمثابة سمبل رودررویی با توده انقلابی و ضدیت با انقلاب با عنوان رئیس جمهور قانونی و منتخب، تمام آن "آینده" ای بود که مجاهدین برای ایجاد آلترناتیوی قابل اعتنا و مقبول برای سرمایه و امپریالیسم بدان نیاز داشتند. به این ترتیب مجاهدین از ائتلاف ضمنی با جناحی از بورژوازی دست کشیدند، تا به ائتلاف قطعی با جناحی دیگر بپیوندند. آنان دست از توهم پراکنی نسبت به رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی کشیدند تا در گام مشخص بعدی خود آشکارا به اپوزیسیون بورژوایی آن بپیوندند و به این ترتیب، زمینه را برای رفع آخرین توهمات توده های انقلابی نسبت به خود فراهم سازند. در تفکر مجاهدین مفاهیم و پدیده هایی چون "جامعه بی طبقه توحیدی"، "خلق" و یا حتی میلیشای دانش



اپوزیسیون مذهبی، پرچم دموکراسی پیگیر و انقلابی را بیافرازد و کارگران، توده های مردم زحمتکش، زنان، خلقهای تحت ستم و کل محرومان جامعه را به برپایی جمهوری دموکراتیک انقلابی فراخواند.

کارگران آگاه ایران این درس اساسی مارکسیسم را که طبقه کارگر تنها به نیروی خود و تحت پرچم مستقل خود به پیروزی میرسد، از انقلاب ۵۷ آموخته‌اند. حزب ما باید تضمین کند که این درس تا اعماق طبقه کارگر رسوخ کند و توده میلیونی کارگران را بعنوان رهبر و مجری آگاه انقلاب به میدان بکشد. امروز، تنها با تحکیم هرچه بیشتر حزب کمونیست ایران در درون طبقه کارگر میتوان رویای ضد انقلابی تبدیل توده‌های کارگر و زحمتکش به عامل انتقال قدرت میان احزاب مختلف بورژوایی را به رویایی پوچ و تحقق نیافتنی تبدیل نمود. نه جمهوری اسلامی، نه جمهوری دموکراتیک اسلامی، نه اعاده حکومت آریامهری در لفافه‌ای جدید و نه هیچ آلترناتیو دیگر بورژوایی از نقطه نظر طبقه کارگر ایران صاحب "آینده" ای نیست. کارگران تحت پرچم حزب کمونیست ایران در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، هر آینده بورژوایی دیگر را نیز مصممانه در هم خواهند کوبید.

سرمقاله کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران - شماره ۳، ۳۰ آذر ۱۳۶۲

### ادامه مطلب تئوری "چراغ زرد" ابراهیم علیزاده و نفی "ایدئولوژی" ....

همزاد کومله خواهد پرداخت و تا چه حد یک سیاست مارکسیستی را پی خواهند گرفت. کمونیستهای خارج و داخل کومله باید بدانند این جدال موثر و آخر چپ و راست یا کمونیسم و ناسیونالیسم درون کومله است. در این جدال هر جناحی دست بالا پیدا کند روند و سیر رویدادهای کومله و چپی که تحت تاثیر کومله در کردستان است را تعیین میکند. جریانات راست چراغ سبز علیزاده را جدی گرفته اند. آیا چپ و کمونیستها در این جدال وظیفه ای برای خود قائل میشوند؟ باید دید.

محمد آسنگران 27 اوت 2020

### ادامه مطلب... خشونت جنسی: شکستن سکوت و تاب

#### انقلاب جنسی

یکی از نکاتی که در مطالب منشره به ان مراجعه نشد، رابطه بین انقلاب جنسی با مسله آزار و اذیت جنسی است. قطعاً سوال خواهد شد که این دو چه ربطی به هم دارند؟

انقلاب جنسی در دهه شصت در جوامع غربی، مسله رابطه جنسی آدمها را از شکل تابو خارج ساخت. برسمیت شناختن این تحول، موجب تغییرات بزرگی در قوانین گردید. عدم دخالت دولت در امور خصوصی از جمله رابطه جنسی مردم، برسمیت شناختن روابط خصوصی مردم با یکدیگر صرف نظر از شکل حقوقی ان (ازدواج، زندگی مشترک بدون ازدواج و...) برسمیت شناختن داشتن حق مسکن مستقل برای همه افراد بالای 18 سال، جمع کردن پروسه حقوقی زندگی مشترک از زیر دست پای مذهب و سپردن ثبت آن به دواير دولتی، برسمیت شناختن داشتن حق منبع مالی مستقل از خانواده برای افراد بالای 18 سال، ممنوع بودن دخالت نزدیکان و خانواده در برقراری روابط جنسی، و....، همه اینها زمینه را برای داشتن روابط جنسی آزاد و بی قید و شرط، فراهم ساخت. در یک پروسه چند ده ای، همه اینها به نرهای جامعه تبدیل شدند. آنچه که امروز بنام فرهنگ جوامع غربی شناخته میشود، طی یک مبارزه بزرگ توسط شهروندان اروپایی کسب و به دول اروپایی تحمیل شد. جاگیر شدن این قوانین در روابط اجتماعی مردم، تضمینی شد که هیچکدام از این دستاوردها قابل پس گرفتن نباشند. این توضیحات را دادم تا بگویم انقلاب جنسی در این کشورها روابط جنسی را از تابو بودن خارج ساخت و اترا در دسترس همگان قرار داد. همین دو (خارج شدن روابط جنسی از تابو و در دسترس بودن روابط جنسی) موجب کاهش آزار و تجاوزات جنسی در این کشورها شد. دستاوردهای انقلاب جنسی در غرب مکان زن در جامعه و روابط اجتماعی را بکلی دگرگون ساخت. شکلگیری یک فرهنگ مدرن در نگاه به زن و روابط جنسی، خروجی این تحولات بود. در بخش دوم در باره انقلاب جنسی و خشونت جنسی در ایران مینویسم.

Facebook : <https://www.facebook.com/kanoonmabaheh>

<https://t.me/nashriyeporsesh>

<https://www.instagram.com/kanoonmabaheh>

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!